

یغما

سال بیست و نهم

شماره یازدهم

پهمن ماه ۱۳۴۹

ذیحجه ۱۳۹۰

شماره مسلسل ۲۶۹

فهرست مندرجات

صفحه :

۶۳۳	در دانشگاه بخارست	۱	دکتر منوچهر اقبال استاد دانشگاه
۶۴۲	تاخیال توهست	۲	دکتر عباس حکیم استاد مدرسه عالی ادبیات
۶۴۳	محقق اصفهانی	۳	علی دشتی
۶۴۴	مدرسه‌ها باز شده	۴	دکتر مهدی حمیدی استاد دانشگاه
۶۴۶	شرح غزل حافظ	۶	دکتر بحر العلومی استاد دانشگاه
۶۴۹	قطعه	۹	مرحوم ابوالمفاخر یغمائی
۶۵۰	نی چوپان‌ها	۱۰	فریدون توللی
۶۵۱	زمین بوسی	۱۱	جلال بقائی نائینی
۶۵۲	سفر صلح	۱۲	بانو نوش آفرین انصاری
۶۵۶	خطا کردم	۱۶	افسانه یغمائی
۶۵۷	معین الدین چشتی	۱۷	دکتر غروی - هندوستان
۶۶۲	روح مجسم	۲۲	دکتر صدارت
۶۶۳	خیابان استخر	۲۳	دکتر باستان استاد دانشگاه
۶۶۶	آرایشگاه	۲۶	دکتر مصفا استاد دانشگاه
۶۶۷	ادب جهانی	۲۷	دکتر سخاوتی استاد ادبیات فارسی در مصر
۶۷۳	عشق داودی	۳۳	اقبال یغمائی
۶۷۸	در تجلیل مرحوم ادیب پیشاوری	۳۸	اداره روابط عمومی فرهنگ و هنر
۶۸۰	حکایت	۴۰	فضل الله ترکمانی
۶۸۱	یک قطعه نقاشی از فتحعلی خان صبا ، و مطالبی دیگر	۴۱	

یغما

سال بیست و سوم

شماره یازدهم

بهمن ماه ۱۳۴۹

ذیحجه ۱۳۹۰

شماره مسلسل ۲۶۹

فهرست مندرجات

صفحه :

دکتر منوچهر اقبال استاد دانشگاه	۶۳۳ در دانشگاه بخارست
دکتر عباس حکیم استاد مدرسه عالی ادبیات	۶۴۲ تاخیال تو هست
علی دشتی	۶۴۳ محقق اصفهانی
دکتر مهدی حمیدی استاد دانشگاه	۶۴۴ مدرسه ها باز شده
دکتر بحر العلومی استاد دانشگاه	۶۴۶ شرح غزل حافظ
مرحوم ابوالمفاخر یغمائی	۶۴۹ قطعه
فریدون توللی	۶۵۰ نی چوپان ها
جلال بقائی نائینی	۶۵۱ زمین بوسی
بانو نوش آفرین انصاری	۶۵۲ سفر صلح
افسانه یغمائی	۶۵۶ خطا کردم
دکتر غروی - هندوستان	۶۵۷ معین الدین چشتی
دکتر صدارت	۶۶۲ روح مجسم
دکتر باستان استاد دانشگاه	۶۶۳ خیابان استخر
دکتر مصفا استاد دانشگاه	۶۶۶ آرایشگاه
دکتر سخاوتی استاد ادبیات فارسی در مصر	۶۶۷ ادب جهانی
اقبال یغمائی	۶۷۳ عشق داودی
اداره روابط عمومی فرهنگ و هنر	۶۷۸ در تجلیل مرحوم ادیب پیشاوری
فضل الله ترکمانی	۶۸۰ حکایت
یک قطعه نقاشی از فتحعلی خان صبا ، و مطالبی دیگر	۶۸۱

محمد علی اسلامی ندوشن

جام جهان بین

چاپ سوم با اضافات و ملحقات

آذرماه ۱۳۴۹

بها : با تجلید عالی بیست و پنج تومان

به مشترکین مجله یغما و بکسانی که مشترکین معرفی فرمایند
سی درصد تخفیف داده می شود ، و به شهرستان ها با پست
سفارشی ارسال می گردد .
حبیب یغمائی



شماره مسلسل ۲۶۸

سال بیست و سوم

بهمن ۱۳۴۹

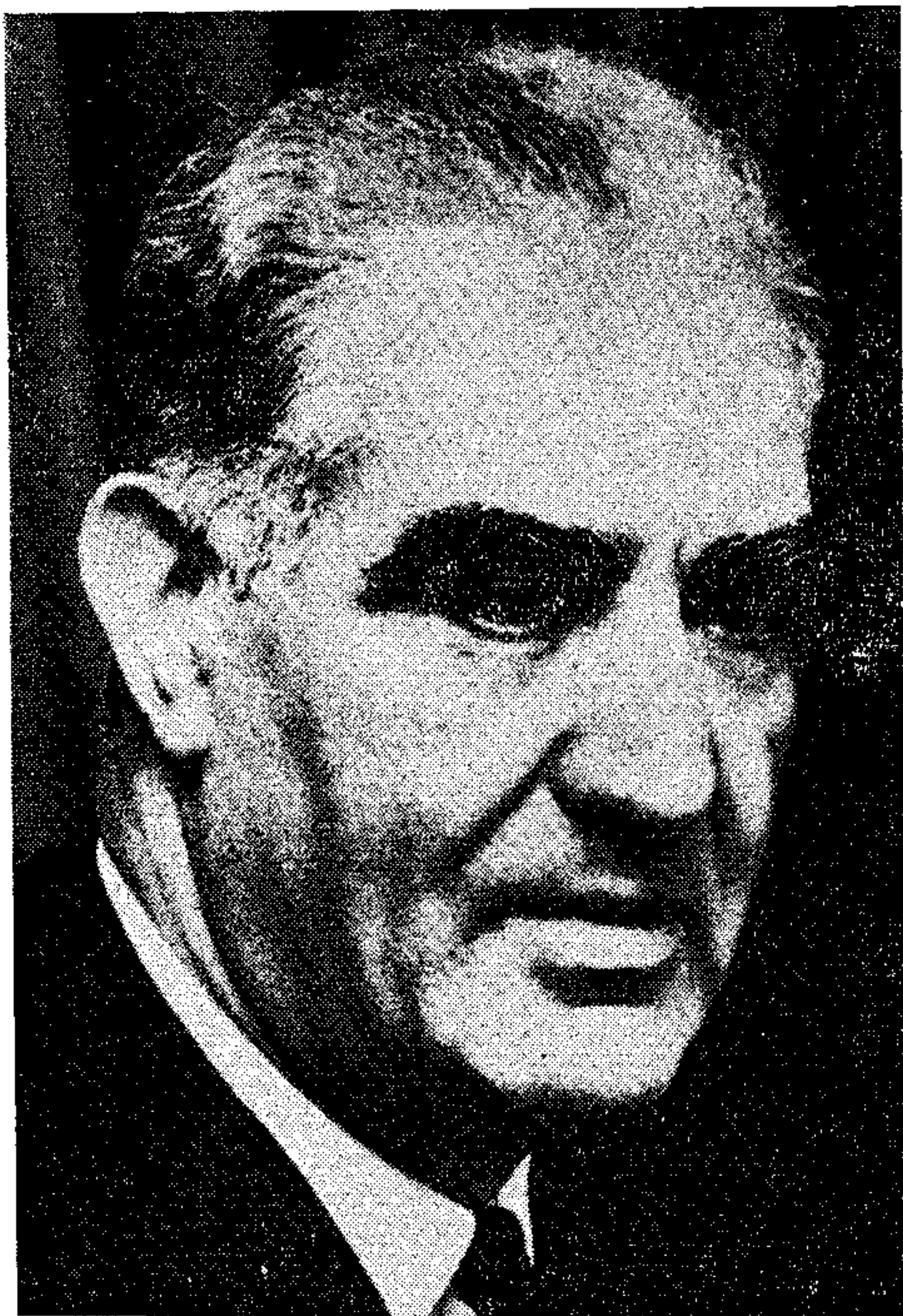
شماره یازدهم

متن خطابه دکتر منوچهر اقبال

در دانشگاه بخارست

آقای رئیس دانشگاه

برای من مایه افتخار بزرگی است که امروز در این مرکز بزرگ علمی، به دریافت عنوان دکترای افتخاری دانشگاه بخارست نائل می‌شوم. از نظر من، این افتخاری که به من اعطاء می‌شود، بیش از آنکه جنبه شخصی داشته باشد جنبه تجلیلی دارد که از جانب جامعه علمی رومانی نسبت به جامعه علم ایران بعمل می‌آید و بدین ترتیب سنت دیرینه دوستی و تفاهم فرهنگی دو ملت یکبار دیگر در قالبی تازه تجلی می‌کند. دانشگاه شما چند سال پیش در این مورد بزرگترین قدم را در راه تجلیل معنوی از کشور و ملت ایران از راه اهداء دکترای افتخاری این دانشگاه به رهبر عالیقدر ایران، اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر برداشت، و طبعاً برای من بعنوان يك ایرانی افتخاری بالاتر از این نمی‌تواند بود که پس از مقامی بدین عظمت نخستین ایرانی باشم که به دریافت این عنوان عالی از دانشگاه بخارست نائل می‌شوم. چنانکه گفتم من حضور خود را در این تریبون، مظهر تازه‌ای از پیوند عمیق



دو ملت ایران و رومانی می‌دانم که مدارك گویای آن در اختیار ما است، زیرا به شهادت اسناد موجود این پیوند به صورت يك رابطه همکاری سیاسی در ۱۴۷۲م که پادشاه ایران سفیری از جانب خود بدر بار «ملداوی» فرستاد آغاز شد، و بدین ترتیب اکنون تقریباً درست ۵۰۰ سال از آغاز این رابطه می‌گذرد. در آن زمان پادشاه ایران اوزون حسن و پادشاه ملداوی اتین (استفان) کبیر بودند که هردو از قهرمانان بزرگ تاریخ کشورهای خود بشمار می‌روند. سفیری که پادشاه ایران به رومانی اعزام داشت، اسحق بیگ پزشك مخصوص او بود که مأموریت داشت ایجاد اتحادیه‌ای را از

پادشاهان ملداوی و لهستان و مجارستان برای اتحاد سیاسی و نظامی با ایران تشویق کند. متن استوارنامه این سفیر که توسط يك ارمنی فارسی‌دان به لاتینی ترجمه شده، اکنون در کتابخانه معروف مارچیانادرشهر «ونیز» نگاهداری می‌شود و بعنوان نخستین سند رابطه سیاسی رومانی و ایران اهمیت تاریخی دارد. بطوریکه تاریخ نشان می‌دهد سفیر ایران در مأموریت خود نقش مهمی در نزدیکی ملداوی و مجارستان و لهستان با دربار واتیکان و با جمهوری «ونیز» ایفا کرد که درباره آن «ا. م. هالوی» A. M. Halévy محقق برجسته، در دهمین کنگره بین‌المللی تاریخ پزشکی در «مادرید» در سال ۱۹۵۵ تحت عنوان «نقش اسحق بیگگ طبیب و سفیر اوزون حسن در ملداوی و کشور-های مجاور آن» بتفصیل سخن گفته است.

از نظر فرهنگی، می‌توان گفت که از سال ۱۸۵۶ که نخستین سفرنامه مربوط به ایران در رومانی به چاپ رسید تا کنون این نوع رابطه پیوسته ادامه داشته و هرگز قطع نشده است. این سفرنامه که «پنج سال در شرق» نام داشت در آن موقع در پاریس به زبان فرانسه و در هانوفر به زبان آلمانی منتشر شد، و مؤلف آن Benjamin Fálticeni سیاح رومانی بود که اندکی پیش از آن به ایران و افغانستان و هند و بعد به شمال آفریقا سفر کرده، و اطلاعات جالبی درباره ایران در این کتاب در اختیار هم‌وطنان خود و سایر مردم اروپا گذاشته بود.

تقریباً در همین موقع بود که نهضت علمی خاورشناسی، که تتبعات ایران شناسی بخش مهمی از آن بود بوسیله دانشمندی بنام Constantine Săineanu در رومانی آغاز شد. این محقق عالیقدر با زبانهای فارسی، عربی، ترکی، عبری، حبشی، سریانی و چند زبان تورانی بخوبی آشنا بود و فعالیت علمی وسیع او زمینه را برای کار سایر خاورشناسان رومانی فراهم ساخت. برجسته‌ترین این خاورشناسان، Andreas Antalfi بود که از سال ۱۹۱۱ تا ۱۹۳۸ سمت استادی کرسی زبانهای شرقی را در دانشگاه بوکارست داشت، و می‌توان از زمره کارهای او در رشته ادبیات ایران از ترجمه هزار و یک شب به زبان رومانی و ترجمه کتاب منشآت السلاطین اثر روشن‌زاده احمد فریدون نام برد که مجموعه‌ای از نامه‌های سلاطین عثمانی است که قسمت مهمی از آنها به زبان فارسی نوشته شده است و شاید از نظر کشورشما مهمترین آنها

«فتح نامه» سلطان عثمانی باشد که به زبان فارسی در شرح تصرف شهر هوتین در رومانی نوشته شده است.

ولی کار اساسی این دانشمند در رشته ایران شناسی، ترجمه مجموعه‌ای از ۳۹۲ رباعی خیام یا منسوب به خیام، و نیز ترجمه منتخبی از اشعار جامی شاعر ایرانی است که این هر دو ترجمه به زبان مجارستانی صورت گرفته است، زیرا آنتالفی اصلاً از خانواده‌ای مجارستانی بود.



از اواخر قرن گذشته تا امروز، تقریباً هر چند سال يك اثر تحقیقی یا ادبی مربوط به ایران یا ترجمه از زبان فارسی در رومانی انتشار یافته است که من به ذکر فهرست ساده‌ای از آنها اکتفا می‌کنم:

کتاب «عناصر فارسی در زبان رومانی»، چاپ بخارست در سال ۱۸۹۴. اولین ترجمه گلستان سعدی به زبان رومانی توسط Popescu Gicanel چاپ بلوئشتی، در سال ۱۹۰۶.

ترجمه قسمتی از «جامع التواریخ» اثر معروف رشیدالدین فضل‌الله وزیر و مورخ بزرگ ایرانی، توسط Titus Hutneg، چاپ یاشی، در سال ۱۹۱۲. ترجمه رباعیات خیام به زبان رومانی توسط D. Stvicescu چاپ دبرودجه، در سال ۱۹۲۲ که بعداً چندین بار تجدید چاپ شد. ترجمه دیگری از رباعیات خیام توسط A. Stamatiad چاپ بخارست، در سال ۱۹۳۲.

ترجمه فصلی از «زین الاخبار» گردیزی مورخ معروف و دانشمند جغرافیادان ایرانی توسط A. Decei چاپ بوکارست، در سال ۱۹۳۶، که در آن مطالب این کتاب درباره منطقه والاهی در رومانی ترجمه شده است. تذکر این نکته جالب است که این کتاب قریب هزار سال پیش نوشته شده است.

ترجمه کامل گلستان سعدی به نثر، بنام باغ گل Graoia Florilor توسط George Dan چاپ بخارست، در سال ۱۹۵۹، این نویسنده و ادیب معاصر که ما چند سال پیش در نخستین کنگره جهانی ایران شناسان در تهران خوشوقتی ملاقات او را در کشور خود داشتیم، دارای دوائر دیگر نیز درباره ایران است که یکی از آنها

يك مجموعه شعر فارسی به زبان رومانی بنام « شعرای ایران » شامل منتخباتی از آثار رودکی، دقیقی، فردوسی، منوچهری، خیام، سعدی و حافظ است که در ۱۹۶۳ در بخارست منتشر شد، و اثر دیگری که مهمترین کار او در زمینه ادبیات فارسی است ترجمه منتخباتی از شاهنامه فردوسی است که سال گذشته بصورت بسیار زیبایی در بوکارست بچاپ رسید.



گذشته از آثار تحقیقی و ادبی مربوط به ایران، آثار مهمی از فرهنگ ایرانی را در رومانی، بصورت مجموعه های کتب خطی فارسی در کتابخانه ها و مجموعه های آثار هنری ایران در موزه ها و کلکسیونهای مختلف این کشور می توان یافت. در میان مجموعه های آثار خطی فارسی مخصوصاً گنجینه کتابخانه فرهنگستان جمهوری سوسیالیستی رومانی در شهر کلوز بسیار جالب است، که بعنوان مهمترین اثر آن، می باید از نسخه نفیسی از شاهنامه فردوسی نام برد که تقریباً در هزار صفحه با تذهیب ها و مینیاتورهای بسیار زیبا کتابت شده است. این نسخه که چند قرن پیش نوشته شده تا اواسط قرن گذشته متعلق به کتابخانه خصوصی دانشمند برجسته رومانی بنام Timotei-Cipariu بود و اصلاً توسط يك عتیقه فروش رومانی ساکن اسکندریه برای وی خریداری شده بود. بعد از مرگ این محقق، مجموعه نسخ خطی شرقی او که قسمت مهم آنها کتب فارسی بود در اختیار فرهنگستان رومانی قرار گرفت.

فهرست جامعی از کتابهای خطی شرقی و فارسی کتابخانه آکادمی رومانی در کلوز توسط A. Halévy در سال ۱۹۵۸ به زبان فرانسه در مجله Orientalia Stuoia et Ycta در بخارست بچاپ رسیده، و فهرستی از آثار فارسی و شرقی مجموعه سیپاریو در این کتابخانه نیز در سال ۱۹۵۷ توسط Goyulu چاپ شده است، که هر دو حاوی اطلاعات جالب درباره نسخه های خطی فارسی این مراکز است.

از نظر آثار هنری ایران در رومانی، میتوان از کلکسیونهای متعددی نام برد که شرح جالبی از آنها در کتاب L, Art Oriental en Roumanie در سال ۱۹۶۳ با مقدمه محققانهای از آقای Ceorae Opresco عضو آکادمی رومانی چاپ بوکارست نقل شده است. این کلکسیونها، آثار متنوعی از ایران را مشتمل بر ظروف عصر ساسانی

وظروف دوران اسلامی، سرامیک‌ها، آثار میناکاری، نقاشی‌ها، مینیاتورها، و غیره شامل میشوند.

شاید اشاره باین نکته بی‌مناسبت نباشد که در بقایای چندین پرستشگاه مهر (خدای ایرانی) در رومانی و در صومعه معروف Curtea de Arges که در اوایل قرن ۱۶ در والاشی ساخته شد، و در چندین اثر معماری در ساحل دریای سیاه، آثار هنر معماری ایرانی و آمیختگی آن با هنر معماری ملی شما احساس میشود، و همچنین مایه‌هایی از موسیقی ایرانی را در موسیقی فولکلوری رومانی می‌توان یافت که احتمالاً از راه عثمانی بدین سرزمین راه یافته است.



البته آنچه گفتیم، فقط فهرستی ساده از نمونه‌های پیوند تاریخی و فرهنگی و هنری دو ملت رومانی و ایران است، و طبعاً هریک از این موارد می‌تواند زمینه مطالعات و تحقیقات جالبی قرار گیرد که قطعاً توسعه روابط فرهنگی دو کشور، بر اساس قرارداد فرهنگی که در سال ۱۹۵۷ بین ایران و رومانی به امضاء رسیده و توسعه مطالعات ایران شناسی در آکادمی رومانی و در دانشگاه بخارست و مطالعات مربوط به کشور شما در دانشگاه‌های ما، که ما با خوشوقتی ناظر آن هستیم، این امید را تحقق خواهد بخشید، و طبعاً هر قدر این مطالعات به شناسائی متقابل فرهنگ ما کمک کند، تفاهم و نزدیکی دو ملت ما بیشتر خواهد شد.

توسعه این تفاهم و همکاری، راهی است که رهبران خردمند دو کشور ما طی سالهای گذشته، به خاطر تأمین مصالح دو کشور و بخاطر مصالح عالیه جامعه بشری و صلح و همکاری جهانی برگزیده، و آنرا با دیدارهای رسمی خود از کشورهای یکدیگر استحکام بخشیده‌اند. در پنج سال اخیر، دوبار شاهنشاه ایران بطور رسمی به رومانی سفر فرموده و دوبار نیز رؤسای جمهوری رومانی به همین صورت به ایران مسافرت نموده‌اند، و تبادل نظرهای سران دو کشور در هر بار بیشتر نزدیکی نظرات و افکار دو ملت را در زمینه لزوم همزیستی و همکاری دو مملکت منعکس کرده است. این نظر، نخستین بار در نطقی که شاهنشاه ایران در هنگام دریافت دکترای افتخاری دانشگاه بوکارست در سال ۱۹۶۶ ایراد فرمودند بصورت صریحی ابراز گردید، که من چند جمله آن را در اینجا نقل میکنم:

«ما اعتقاد راسخ داریم که هرملتی حق دارد راهی را که بهتر با مصالح خود سازگار میدانند برای پیشرفت خویش برگزینند، ولی درعین حال معتقدیم که اگر راهها فرق میکنند هدفها نمیتوانند متفاوت باشند، و از همین جاست که ضرورت همکاری کشورها، حتی اگر شیوه‌های مختلفی برای خود برگزیده باشند احساس می‌شود، زیرا دنیای ما بیش از پیش برای آنکه صحنه اختلافات و مشاجرات اعضای يك خانواده واحد بشری قرارگیرد کوچک می‌شود».

در جای دیگر از همین نطق شاهنشاه ایران این نظر را بصورتی وسیع‌تر در مورد مصالح تمام جامعه بشری چنین ابراز داشته‌اند:

«دانش و فن، این جادوگران عصر جدید که هرروز بیشتر شیوه‌های کهن زندگی‌ما را بدست اصول و شیوه‌هایی نو می‌سپارند، اصل وابستگی کامل ملل و جوامع را پایه و اساس جامعه امروزی بشری قرار داده‌اند. محققان گذشته کشوری می‌توانست به آسودگی از حقوق پیشرفته و تربیت وسیع و سطح عالی زندگانی اقتصادی برخوردار باشد و درعین حال در همسایگی خود کشوری را داشته باشد که نه از این‌ونه از آن سهمی داشته باشد، ولی امروزه چنین همسایگی قابل قبول نیست، بلکه حتی وجود چنین وضعی در هر نقطه دنیا، آرامش نه تنها دیگران را در نقاطی بسیار دورتر نیز بخطر می‌افکند».

نظری به اعلامیه‌های مشترکی که در پایان سفرهای رسمی سران دو کشور انتشار یافته، این اصول را به صورت سیاست قاطع و استوار هر دو مملکت بجهانیان اعلام کرده است.

در اعلامیه مشترک منتشره در بخارست در سال ۱۹۶۶، تصریح شده است که: «اساس سیاست دو کشور تلاش مداوم برای ایجاد تفاهم و همکاری و دوستی ملل و دفاع از امر صلح در سراسر جهان است، و در این راه بایستی روابط اقتصادی که متضمن منافع متقابل باشد دور از حیطه تبعیضات و سرحدات مصنوعی توسعه و تحکیم یابد.» در اعلامیه مشترک منتشره در تهران در سال ۱۹۶۷ ذکر شده است که: در اوضاع و شرایط کنونی روابط بین‌المللی همزیستی مسالمت‌آمیز و همکاری و تفاهم دول و ملل بیش از پیش بصورت يك الزام تاریخی در آمده است، و بنا بر این می‌باید روابط عادی سیاسی، اقتصادی، علمی و فنی برای استقرار محیط صلح و آرامش در تمام جهان، بین کلیه دول، بدون در نظر گرفتن سیستم‌های اجتماعی آنان بر مبنای تساوی

حقوق و عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر توسعه یابد».

در اعلامیه مشترک دیگر در تهران در سال ۱۹۶۹ قید شده است که : « همکاری رومانی و ایران در زمینه های سیاسی ، اقتصادی ، فنی ، علمی ، فرهنگی و هنری می تواند نمونه کاملی از همکاری دوستانه دول با نظام های اقتصادی و اجتماعی متفاوت باشد . »

حاصل منطقی این سیاست خردمندانه رهبران دو کشور ، توسعه همه جانبه روابط سیاسی ، اجتماعی ، اقتصادی و فرهنگی ایران و رومانی بنفع متقابل هر دو ملت بوده است. تنها در چند سال اخیر قراردادها و موافقتنامه های متعددی بین دو کشور به امضاء رسیده ، که از جمله آنها می باید از موافقت نامه توسعه همکاری اقتصادی ، قرارداد بازرگانی و همکاری فنی و اقتصادی ، موافقتنامه ایجاد کمیته مالی مشترک دو کشور برای همکاری بیشتر در زمینه های اقتصادی و کشاورزی و مسائل فنی ، نام برد. در اجرای این موافقتنامه ها و قراردادها ، در حال حاضر کارشناسان متعددی از رومانی در امور تراکتورسازی در تبریز ، استحصال و عمل آوردن چوب در گیلان ، امور بنگاه دام پروری رشت و مؤسسات مختلف دیگر مشغول کارند . در این مدت کارشناسانی نیز در مورد استخراج معادن شاهرود و ساختمان سد ساوه مطالعه کرده اند و عده زیادی مهندس و کارآموز ایرانی برای تخصص در امور تراکتورسازی به رومانی اعزام شده اند. در دو سال اخیر دولت ایران واکنشهای متعدد راه آهن از رومانی خریداری کرده و در عوض اتوبوس و مینی بوسهای ساخت ایران به رومانی فروخته شده است. موافقتنامه ای نیز برای تعیین بهای نفت خام در سال ۱۹۶۸ در تهران بین دو کشور به امضاء رسیده است .

توسعه روزافزون این روابط ، باعث شده است که در این چند سال گذشته از سفرهای متقابل نخست وزیران و وزراء دو کشور ، هیئت های مختلف پارلمانی ، فنی ، دانشگاهی ، هنری ، هیئت های برجسته سازمانهای زنان دو کشور به کشورهای یکدیگر مسافرت کنند و طبیعی است که هر يك از این سفرها تفاهم و همکاری نزدیکی را از دو طرف بوجود آورده است.



من به عنوان يك خدمتگزار قدیمی فرهنگ ایران ، از اینکه بادعوت محبت-
آمیز دانشگاه بوکارست رفیق یافته‌ام که واسطه دیگری برای تقویت رابطه دوستی
و تفاهم دولت ایران و رومانی باشم کمال خوشوقتی را دارم، و صمیمانه آرزو مند
که این رشته مودت، که طبعاً بهترین تجلی آنرا در پیوندهای فرهنگی می‌توان یافت،
روز بروز بین دولت ما ، و بالاتر از آن بین همه ملل جهان استوارتر گردد.

بدیهی است که ازین پس ، به سمت دکتر افتخاری دانشگاه شما ، من برای
خود وظیفه خاصی در تقویت این دوستی و تفاهم قائلم که در انجام آن ، با ایمان به
اینکه این راه راهی است که از طرف رهبران عالیقدر کشورهای ما برگزیده شده
است و بنابراین جز به صلاح و سعادت ما نمی‌تواند بود؛ همواره خواهم کوشید.

مجله یغما: چنانکه در شماره پیش وعده داده بودیم ، متن خطابه جناب دکتر منوچهر
اقبال در دانشگاه بخارست در هنگام اعطای درجه دکترای افتخاری بآن جناب چاپ شد و
خوانندگان توجه می‌فرمایند خطابه‌ایست بسیار با مغز و بامعنی ، که همانندش را در مجلات
ادبی امروزه کم می‌توان یافت . این نکته را نیز یادآور می‌شود که دکتر اقبال باحجب و
حیای خاص ، و بانهایت آرامی و فروتنی سخن می‌گوید ، چنان که در انجمن قلم و موارد
دیگر مشاهده شده. توضیحی لازم نیز بر مقاله دکتر باستانی افزوده می‌شود .

آقای دکتر باستانی پاریزی ضمن اشاره باعطاء دکترای افتخاری از طرف دانشگاه
بخارست بجناب آقای دکتر اقبال ، موجب این اقدام دانشگاه راه مبادلات تجاری و مسائل
نفی فیما بین دو کشور « ذکر نموده بود .

از آنجا که آقای دکتر باستانی پاریزی استاد دانشگاه و عضو قدیمی هیئت تحریریه
یغما هستند مطالب ایشان بدون تغییر درج گردید .

لیکن از آنجا که هیئت تحریریه یغما علاقمند است که اشتباه رفع و حق مطلب ادا شود
تصریح می‌کند که جناب آقای دکتر اقبال گذشته از تصدی مقاماتی چون وزارت فرهنگ و ریاست
شورای عالی فرهنگ و ریاست دانشگاه ، عمری بخدمات فرهنگی و دانشگاهی اشتغال داشته‌اند
و افرادی که روزی شاگرد و تحت تعلیم این استاد فرزانه در دانشکده پزشکی بودند امروز
خود در کسوت استادی و مقامات عالی دانشگاهی قرار دارند . جناب آقای دکتر اقبال با
وجود آنکه در حال حاضر تصدی یکی از معظمترین سازمانهای کشور یعنی سرپرستی صنعت
نفت ایران را بعهده دارند بامور فرهنگی با توجهی خاص مینگرند و ریاست و عضویت
هیئت امناء بسیاری مؤسسات آموزش عالی را پذیرفته‌اند.

موجب و مبنای اعطاء دکترای افتخاری دانشگاه بخارست بجناب آقای دکتر اقبال چنانکه مقامات آن دانشگاه نیز یادآوری کردند فقط از نظر خدمات برجسته علمی و دانشگاهی ایشان بوده و معظم له از همین روی ضمن سخنرانی در مراسم اعطای دکترای افتخاری دانشگاه بخارست خود را « خدمتگزار قدیمی فرهنگ ایران » نامیده اند .

البته نقشی که جناب آقای دکتر اقبال به پیروی از منویات مبارک شاهنشاه آریامهر در تحکیم روابط ایران و کشورهای دوست بعمل میآوردند موضوعی است که میتواند در جای خود مورد توجه باشد ، لیکن « مسائل نفتی و مبادلات تجاری دو کشور » را نمیتوان سبب اعطاء دکترای افتخاری دانشگاه بخارست به شخصیت دانشمندی چون جناب آقای دکتر اقبال بشمار آورد ، و مجله یغما اشتباه آقای دکتر باستانی را با شرمساری تصحیح می کند .

دکتر عباس حکیم

استاد مدرسه عالی ادبیات و زبانهای خارجی

شب بی مهتاب

آن گیاهم که آفتابم نیست	با که گویم که بی تو تابم نیست
که شبم هست و ماهتابم نیست	به کدامین ستاره شکوه کنم
کز تب دوری تو تابم نیست	کاش می آمدی و می دیدی
تا خیال تو هست خوابم نیست	با خیالت نمی توانم خفت
دیگر آن شور و التهابم نیست*	نغمه چون سرکنم که می بینم

محقق اصفهانی

طلبه‌ای بود در کربلا با اسم شیخ جواد قدسیه ، از اهل اصفهان . طلبه‌ای فاضل که مثل تمام مردمان باهوش چندان دنبال درس و بحث نمی‌روند و از قیل و قال مدرسه به حال می‌پردازند. بادیات ولعی داشت و از اقسام شعر بنزل علاقه مفراط . مطالعات ادبی او خوب و اغلب بزرگان ادب را دیده بود ولی از آن میان ارادت بی نظیر به شیخ داشت و از آن مبدأ نور فیض می‌گرفت ، و غزلیات بسیاری باقتفاء شیخ اجل سروده است . چون مجله یغما مانند ضبط را کدی است برای شعرائی که آثار آنها منتشر نشده است ، دو غزل برای نمونه طبع این شاعر گمنام که در سن جوانی در گذشته است و شاید اگر میماند، غزلسرای بسیار خوبی میشد، لفا ایفاد میدارد.

علی دشتی

وین کار مشکل است، مگر ترا سر کنم
نگذاشت فکر زلف تو فکر دگر کنم
شبهای تار شکوه ز دور قمر کنم
امشب بیباغ ناله چو مرغ سحر کنم
بر خلق ، یا ز دیدن خوبان حذر کنم
هر شب بران سرم که ز کویش سفر کنم
یک بار هم بسوی « محقق » نظر کنم

گفتم مگر هوای تو از سر بدر کنم
گفتم بفکر عمر خود افتم که در گذشت
حیران ز کار عشقم و از شرم روی یار
بگذار باغبان که گل از دست رفته‌ام
باید که دیده بندم و نگشایمش دگر
تا زاد و توشه‌ام طمع خام گشته‌است
دایم نظر بمدعیان دارد و نگفت



فرزند آدمی تو ویا زاده پری
دارای لشکری و خداوند کشوری
همچون تو آسمان ستمگر ستمگری
و آنجا که مدعی بنهد پای، بستری
ساغر بدست و خنده زنان همچو ساغری
آهسته تار زلف تو گوید که کافری

چشم‌ت دلم ربوده بگناه فسونگری
شاهی و از صف مژه و قلب عاشقان
از پای تا بسر ستمی و ندیده‌است
آنجا که دستبرد رقیب است، بالشی
گریان چو بادیه‌ام که تو در بزم مدعی
در محضر « محقق » اسلام ای صنم

دکتر محمدی گندی
آباد دالگاه نهر
مدرسہ با باز شدہ است

پنجاہ سال روز و ششم در تعب گذشت
تا روستا گشتم و مرد مجربی
امروز پای تا سر لرزم بخود چو بید
بینم کو کوی بشابد به ملکیتی
دانم کہ بیوا چه زیر پا شود
با عامل زمانہ چنان رسم معرفی
گروارہد ز جغت و ز آتشفشان و سیل
وزینہ و بانی و سرطانی و تہی
و انہم خدا بخراہد و شیطان پر فریب
ہر لحظہ اش بجلہ نخواند بہ مذہبی
روزیکہ موی او چہ چون پنبہ شد سپید
یابد زمانہ او را در خورد منصبی

وانگه اگر ز دیده او بگری بر او
کلبی هست در هوای عجبایی و مخلصی

* * *

جانم بلب رسیده و بدینجا رسیده ام
کز آسمان نخوام جز جان بر لبی
یعنی ز هر چه هست جز این آرزوم نیست
کانه در میان خواب ز گیتی روم شبی
چندان امان نیام چون برق زود میر
کز سینه بلب آرم خرماد یار بی

اول مهر ماه چهره
مهر ماه

شرح يك غزل حافظ

تقریر استاد علامه فقید بدیع الزمان فروزانفر

-۵-

طریق عشق طریقی عجب خطرناکست

نعوذ بالله اگر ره بمقصدی نبری

طریق : بمعنی راه است و طریقه بمعنی روش.

خطر : بمعنای بزرگی و ارجمندی است در عربی و فارسی هر دو استعمال میشود و بمعنی کار بزرگ نیز آمده و گاهی نیز بمنظور مقدار استعمال میشود مثلاً خطر ندارد یعنی مقدار ندارد. خطر شرط و گرو بزرگ در قمار هم معنی میدهد و بمعنی بیم و شکفت نیز استعمال شده و خطرناک بمعنی بیمناک، هولناک و ترسناک است.

نعوذ بالله : یعنی به خدا پناه میبرم و مانند مثل در فارسی استعمال میشود و صیغه جمع می باشد ولی اصطلاحاً در مفرد بکار می رود.

معنی شعر : بعقیده حافظ طریقی عشق راهی خطرناک است چنانکه گوید :

الا یا ایها الساقی ادر کاساً و ناولها که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلا

چه در طی این طریقی سالک با هزاران مشکل و مانع مصادف میشود و عشق شیرینست قوی پنجه و بسیاری از اولیاء عشق را آزمایش دانسته اند که هر کس را یارای مقاومت در آن نیست زبور عشق نوازی نه کار هر مرغی است بیا و نوگل این بلبل غزلخوان باش

از موانع عشق این است که گاهی حق و باطل باهم اشتباه میشوند و تمایلات و احساسات در معانی روحانی داخل میشود و بجای هدایت آدمی را بوادی ضلالت راهبری میکند.

بعقیده مولوی تا هنگامی که عاشق بامعشوق بمقام وصل و یگانگی نرسیده سوز و گداز عشق دردناک و ناگوار است چه در این مقام هنوز شخصیت عاشق از بین نرفته و بامعشوق وحدت کامل پیدا نکرده است و این سوز ممکنست پیمانه و کاسه استعدادش را لبریز کند و باینجهت است که میگویند عشق آزمایش مشکلی است. باری تایگانگی و اتحاد بین عاشق و معشوق نیست سوز و گداز در عاشق موجود است و درد هجران درد بیدرمانی است اما با همه اینها این سوز برای عاشق سازگار است و امید، کار ویرا آسان میکند.

پس از آنکه عاشق بدوست پیوست و مراد خود را بر مراد معشوق منطبق نمود و از سر اراده و شخصیت خود برخاست دیگر سوز و هیجان بر او ناگوار نیست بلکه قرین راحت و آسایش است، پس سوزی که در هجران موجود میباشد تا عاشق بر شخصیت خود پشت پانزده دشوار است، اما

سوزی که در عالم وصال است آسان ولذت بخش است. حافظ فرماید :

بلبلی برگ گلی خوش رنگ در منقار داشت
و اندر آن برگ و نواخوش ناله های زار داشت
گفتمش در عین وصل این ناله و فریاد چیست
گفت ما را جلوه معشوق در این کار داشت ...

گر مرید راه عشقی فکر بد نامی مکن
شیخ صنعان خرقه رهن خانه خمار داشت
چشم حافظ زیر بام قصر آن حوری سرشت
شیوه جنات تجری تحتها الانهار داشت
سختی روزهای فراق هم برای عاشق لذت آور است اما وقتی که موافقت معشوق را فراهم
نمود عالم بروی گلستان می گردد .

مولوی در قصه آن بازرگان که بتجارت به هندوستان می رفت و آغازش این است :
بود بازرگان و او را طوطی
در قفس محبوس زیبا طوطی
این معنی را شرح می دهد و می گوید :

یاد یاران یار را میمون بود
ای عجب آن عهد و آن سوگند کو
ای بدی که تو کنی در خشم و جنگ
ای جفای تو ز دولت خوبتر
تار تو اینست تورت چون بود
از حلاوتها که دارد جور تو
نال و ترسم که او باور کند
عاشقم بر قهر و بر لطفش بجد
والله ارزین خار در بستان شوم
این عجب بلبل که بگشاید دهان
این چه بلبل این نهنک آتشیست
خاصه کان لیلی و این مجنون بود
وعده های آن لب چون قند کو
باطرب تر از سماع و بانگ چنگ
و انتقام تو ز جان محبوبتر
ما تم این تا خود که سورت چون بود
وز لطافت کس نیابد غور تو
وز کرم آن جور را کمتر کند
ای عجب من عاشق این هر دو ضد
همچو بلبل زین سبب نالان شوم
تا خورد او خار را با گلستان
جمله ناخوشها ز عشق او را خوشیست

پس عاشق همیشه تشنه کام است و آنی از درد اشتیاق فارغ نیست اما این اشتیاق در هجران
دردناک و در وصال راحت و سعادت است. اما یک عامل در فراق کار را آسان میکند و آن اینست که
شخصی مانند مولوی از سر اراده خود برخیزد و امید به کارهای معشوق داشته باشد و بگوید.

تو خواهی گر چنانم من چنینم
تو خواهی گر چنینم آن چنانم

اما بعقیده حافظ موانع و مشکلات در طریق عشق زیاد و دزد و راهزن در طریق سیر و سلوک
فراوان است. و در این مورد است که اغلب احساسات معنوی با تخیلات شیطانی اشتباه می شود،
در شبهای تیره و تار برای هدایت سالک جرقه های عشق از دل می جهد اما تخیلات شیطانی از برق
این جرقه ها ممانعت می کند و بسبب این اختلافات است که طریق عشق خطرناک بنظر می رسد.
از طرف دیگر وظیفه خود عاشق سنگین است؛ عشق با شخصیت نمی سازد و برای نیل به

مقصود باید شخصیت را از بین برد چه انسان در هر قدمی باشخصیت خود طرف خواهد شد. عشاق اغلب خودشان را می خواهند و خیالها و آرزوهای می کنند که به صرفه خودشان است. وقتی که قیاس بگیریم مشاهده می شود که دوستی ها اغلب هوس است. سابق برای این مردم عقیده داشتند که هوی و هوس هم ثبات قدم می خواهد، و باید جلب اعتماد از مردم کرد و بهمین جهت در دوستیها يك ثبات قدمی وجود داشت. چه عقل اقتضا می کند که انسان برای رسیدن بمقصود قدم راسخ و ثابت داشته باشد و هر دقیقه به رنگی در نیاید چه اعتماد مردم از او سلب میشود، سعدی فرماید:

ای مرغ سحر عشق ز پروانه بیاموز کان سوخته را جان شد و آواز نیامد
این مدعیان در طلبش پیخبرانند کانرا که خبر شد خبری باز نیامد

ناله و فریاد هم نوعی ابراز شخصیت است و عاشق باید از سر شخصیت خود برخیزد. بزرگان گفته اند که: عشق يك قدم است و آن از خود گذشتن و ترك شخصیت خود کردن است و همین معنی است که طریق عشق را مشکل میسازد.

اما اگر در راه عشق ره بمقصودی برده نشود آنوقت سالک این راه فسادش بیش از دیگران خواهد بود و دیگران را بر چنین عاشق خام و سرخورده فضیلت است که: چو دزدی با چراغ آید گزیده تر برد کالا

بیمن همت حافظ امید هست که باز اری اسامر لیلاي لیلة القمری

همت: بمعنی اراده ثابت است و صوفیه همت را بسیار اهمیت می دهند. همت موجود است و عارف به همت خود آفرینش می کند.

اسامر: از کلمه سمر مشتق است و سمر در عربی یعنی سایه ماه و ماهتاب چون اعراب چراغی نداشتند شبهای ماهتاب می توانستند گرد هم جمع شوند و صحبت هایی بنمایند و از این رو سمر بر افسانه هایی اطلاق شد که در شبهای ماهتاب گفته شود و بعداً در افسانه و قصه پرداختن بطور مطلق استعمال شد. در فارسی سمر بمعنی مشهور است مثلاً می گوئیم فلانی در عشق سمر شد و جمعی اسامر می آید.

لیلی: در زبان عربی چند کلمه را عرائس الشعر می گویند و آنها عبارتند از:

سلمی. سعدی، لیلی و غیره، چون شاعر نمی خواهد اسم معشوق خود را ذکر کند سلمی و غیره می آورد. امیر معزی گوید:

از خیمه تا سعدی بشد، وز حجره تا سلمی بشد

وز حجره تا لیلی بشد، گوئی بشد جانم ز تن

در زبان فارسی کلمات ترك و بت و غیره جای آنها را گرفته است. حافظ فرماید:

اگر آن ترك شیرازی بدست آرد دل ما را

بخال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را

و یا:

کار دیب هشت کرد جهان را بهشت وار

خیز ای بت بهشتی و آن جام می بیار

لیلة القمر : شب ماهتاب .

معنی شعر : اضافه گاهی معنی لطف و محبت می دهد مثل پسر من ؛ ولیلای یعنی لیلای من و معنی شعر چنین است که : بمبار کی اراده ثابت حافظ امید است که ببینم بالیلای خود افسانه بگویم در شب ماهتاب . حافظ از همت خود استمداد می کند که او را به سعادت که عبارت از وصال معشوق است برساند و البته اشخاص باذوق می دانند که مهتاب برای رازونیا از بهترین موقع است و لطف و صفای آن بمراتب بهتر از روز و آفتابست .

استاد علامه فقید قدس الله روحه دو غزل دیگر حافظ را نیز شرح فرموده اند که اگر عمری باشد و توفیقی دست دهد آنرا نیز بنظر خوانندگان ارجمند خواهد رسانید بالله التوفیق و هو المستعان

مرحوم ابوالمفاخر یغمایی متولد ۱۳۱۶ قمری متوفی ۱۳۶۳

قمری برابر فروردین ۱۳۱۳

این همه بیخود بخود ستم نتوان کرد
روزی مقسوم بیش و کم نتوان کرد
محو از آن دفتر این رقم نتوان کرد
چاره غم جز بجام جم نتوان کرد
شاخ قوی را بزور خم نتوان کرد
در و گهر نیز منتظم نتوان کرد

غم چه خوری دفع غم بغم نتوان کرد
وعده محتوم پیش و پس نتوان یافت
محنت هر روزه صرف دفتر هستی است
غم مخور و باده نوش کن که در ایام
فکر جوان را بکار بد نتوان داشت
نظم تو یغمائی آن بود که از آن به

غزل : از فریدون توللی

دل قمری‌ها... نی چوپان‌ها

چو ز سرمستی ، نکه آویزد ، بدلم از سایهٔ مژگان‌ها
چمنی گردم ، که سحرگاهان ، شکفت از ریزش باران‌ها
دل من زان دوش و برانگیزد ، زگریبانش ، سحر انگیزد
همه مروارید ترانگیزد ، به فسون ، از غنچهٔ مرجان‌ها
به طرب خیزد ، دل چالاکم ، چو زند افسون زده برخاکم
که نهنگ آسا ، دل بیباکم ، نرمد از جنبش طوفان‌ها
به ستیزش ، گرد هماوردم ، اگر افشاند ، بهوا گردم
سر پر شورم ، دل پر دردم ، نپذیرد منت درمان‌ها
به گریزاز عشق جگرخواره ، منم آن دستانگر آواره
که ندارم در دل صد پاره ، غم بالین‌ها ، سر سامان‌ها
به جهانتابی ، به دل افروزی ، تو همان خورشید جگرسوزی
که فشانی خندهٔ پیروزی ، چو بمیرد شمع شبستان‌ها
به دلم پیغام سروش آید ، به رگم خون بر سر جوش آید
چو در آن جنگل به خروش آید ، دل قمری‌ها ، نی چوپان‌ها
چو زند شادی زده برسنگم ، نبود رنجم ، نبود ننگم
که به جامش آن می‌گلرنگم ، که فروزد صاعقه در جان‌ها
تو اگر با شور نواخوانی ، دل من جوئی به سخندانی
منم آن نیلوفر بستانی ، که در افشانم بتو دامن‌ها

به گریز از کوی خردمندی ، منم آن خونی ، منم آن بندی
 که بجز با خشم خداوندی ، تنهم سر بر سر فرمان ها
 چو به زاری بر سر ناز آید ، ز سر شکش دل به گداز آید
 که مگر در کام نیاز آید ، صدف آسا قطره نیشان ها
 به ستیز آهنگ دلیران کن ، همه آتش زن ، همه ویران کن
 حذر اما از دم شیران کن ، چو زنی آتش ، به نیستان ها
 دل شاد از گنج گهر خوشتر ، به فریدون رنج هنر خوشتر
 به کنار از هر چه سفر خوشتر ، که جدل با غول بیابان ها

جلال بقائی نائینی

زمین بوسی

ماکیانی شاهبازی گفت	در زمینت چگونه مسکن نیست ۱۹
تا بدین حد بلند پروازی	شیوه مردم فروتن نیست
گفت من ماکیان نیم ، بازم	منتی از کسم بگردن نیست
جایگاهم ستیغ کوه بود	پشت دیوار و روی گلخن نیست
طعمه خوار شکار خویشتم	قوتم از دست غیر ، ارزن نیست
بهر هر دانه ای زمین بوسی	در خور تست در خور من نیست

نوش آفرین انصاری (محقق) سفر صلح بسرزمین آفتاب

-۲-

۲۵ مهرماه توکیو - ازاکا - کیوتو.

ساعت ۷ صبح با عجله جامه‌دان‌ها را بستیم و برای افتادیم و پس از پیمودن چندین پله برقی به هواپیما رسیدیم. تا ازاکا ۴۵ دقیقه راه است. دختران خوبی روی ژاپنی صبحانه آوردند. چه خوب بعد از چند ساعت گلوئی تازه خواهیم کرد و چای داغی خواهیم نوشید. آه از نهاد مهدی بلند شد معلوم شد آنچه را چای تصور می‌کردیم سوپ گوشت بی‌مزه‌ای بیش نبود. لبخند زدیم و به نیت چای نوشیدیم. بالاخره به ازاکا رسیدیم. شهری که شاهد بزرگترین نمایشگاه بین‌المللی بود. بیرون فرودگاه اتوبوس‌های بنز و رولز ریس و انواع اتومبیل‌های ژاپنی تمیز و براق صف بسته بودند راننده‌ها دستکش سفید پوشیده درها را باز می‌کردند و سرمایه‌داران توکیونشین را بسر کارهای خود می‌بردند. ژتون گرفتیم و در صف اتوبوس ایستادیم. در کنارمان هندی نسبتاً مندرسی بود که دائماً سعی می‌کرد با ماصحبت کند و ما هم اعتنائی چندان باو نکردیم. بالاخره طاقتش طاق شد و پرسید که آیا ما در هند بوده‌ایم. پس از رد و بدل شدن چند جمله معلوم شد او هم از نمایندگان کنفرانس جهانی مذهب و صلح است. بین ازاکا و کیوتو غیر از کارخانه و خطوط برق و وسائل ارتباطات چیز دیگری بیچشم نمی‌خورد و فضای باز هیچ ندیدیم، ساعت ۱۰ و نیم به گراند هتل کیوتو وارد شدیم و کلید اطاقهایمان را گرفتیم و نشان کنفرانس را بر سینه چسباندیم تازه متوجه شدیم که باید به تالار کنفرانس بین‌المللی که نیم ساعت با تاکسی راه است برویم. دوست هندی ما باین و آن مراجعه می‌کرد و می‌گفت کرایه تاکسی من را تا تالار کنفرانس چه کسی باید بدهد؟ دکتر زریاب بدادش رسید و پیشنهاد کرد که یک تاکسی را چهار نفری می‌گیریم و هر کدام دانگ خود را می‌دهیم. با سرعت از میان خیابانها و تپه‌های سرسبز گذشتیم و بدریاچه‌ای رسیدیم که بر کنار آن یکی از زیباترین بناهایی که تا کنون دیده‌ام بنا شده است. این بنا همان تالار کنفرانس بین‌المللی است که بسبك معماری ژاپن ولی با سنگ‌خارای چکشی و با استفاده از آخرین پیشرفت‌های معماری و تزئینات داخلی ساخته شده است و ما باید شش روز در این محیط زیبا به بحث و گفتگو پردازیم.

وقتی وارد عمارت کنفرانس بین‌المللی شدیم تازه چای نیمروز شروع شده بود. صدها نفر بر رنگهای مختلف و لباسهای گوناگون دیده می‌شدند: کشیشان و اسقفان بالباسهای بلند و سیاه با کمر بندهای مرصع و صلیب‌های جواهر نشان؛ بوداییان با جامه‌های زرد و سرهای تراشیده؛ و موبدان زردشتی با لباسهای بلند و سفید؛ و دوماهی مسلمان ازبك با عمامه سفید و قبای زربفت

رنگین ، ولی اکثریت باکسانی بود که لباس ساده برتن داشتند . نگاهی سطحی به همه دوختیم و پیش از نزدیک شدن با آنان برای ثبت نام ، و دریافت کیف ، و نشان عضویت ، و گرفتن کوپن صبحانه و نهار و شام ، و برنامه کنفرانس بطرف منشی های کنفرانس رفتیم . بلند گو ختم جای و ورود به تالار کنفرانس را اعلام داشت . تالاری بود همه برنگ خاکستری و نقره ای و بظرفیت دوهزار نفر ؛ همه برجاهای معین شده قرار گرفتیم . در این جلسه سخنران اصلی سرظفرالله خان^۱ بود که از طرف مسلمانان سخن می گفت . سخنرانی او هرچند عالمانه بود ولی با موضوع اصلی کنفرانس تطبیق نمی کرد . نظر اصلی کنفرانس گفت و شنود میان مذاهب مهم جهان بود که چه گونه باید با مسائل جهان امروزی روبرو شوند و چه گونه همه برای حل مشکلات مهم زندگی امروزی همدستان گردند . در حالیکه او بیشتر از عظمت گذشته اسلام و تعالیم عالیه آن سخن می گفت ، و از اسلام در جهان امروز و برخورد آن با مسائل مختلف اجتماعی چیزی نگفت .

پس از سخنرانی او پیام های مهمی که رسیده بود قرائت شد . از جمله پیام یوتانت ، پیام پاپ ، و چند تن دیگر ، از جمله قسمتی از پیام سید حسین نصر ، که واقعاً جایش در میان ما خالی بود و بسیاری از شرکت کنندگان جویای حالش بودند . از تالار بیرون آمدیم . جوانی کوتاه قد باموهای مجعد و جلیقه بلند برتن ، و نعلین برپا ، دوان دوان خودش را بیمارسانید . هنوز در حال تعجب بودیم که او خودش را معرفی کرد . خبرنگار رادیو کانادا بود و از وابستگان به مرکز مونشنه^۲ . این مرکز در مونترال فعالیت گرم و قابل تقدیری در نزدیک کردن مذاهب یکدیگر و جمع کردن دانشجویان بعهدہ دارد . کشیشانی تحصیل کرده و روشنفکر رهبر این گروه هستند و مهدی و من در هنگام اقامت در کانادا با این گروه آشنا شده بودیم . بنابراین می توان گفت که او ییکانه ای آشنا بود و چون من در آن زمان یک سخنرانی در باره اسلام در مرکز مونشنه و سخنرانی دیگر در باره اسلام در ایران در رادیو کانادا کرده بودم از او خواسته بودند که بامن و چند تن دیگر از اعضای کنفرانس مضامین برای پخش در رادیو کانادا بکند . سرگرم سؤال از احوال همکلاسیم پدرمیلو^۳ بودم که فرانسوی زبان دیگری باکشش زبان به ماملاحظه شد . سیاه تر از سیاهی ندیده بودم . لباس محلی بلند و سفیدش جلوه خاصی باو داده بود . او رئیس دیوان عالی قضا در سنگال بود که زمانی نماینده کشور

۱ - سر محمد ظفرالله خان رئیس دادگاه بین المللی لاهه و رئیس سابق شانزدهمین اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل متحد اهل پاکستان است و مدتی وزیر خارجه آن کشور بوده است .

۲ - Centre Monchané گروهی از کشیشان روشنفکر امریکائی و کانادائی هستند که در هندوستان بوده و تحت تأثیر شرق قرار گرفته اند . آنان در مراکز شرق شناسی به آموختن مذاهب دیگر پرداخته و جلساتی در مونترال تشکیل می دهند و ارباب مذاهب مختلف را دعوت می کنند تا از دینشان دیگران را آگاه سازند .

۳ - Le père Millot کشیش کانادائی و دانشجوی دکتری مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه

مک گیل .

خود در مقراروپائی سازمان ملل در ژنو بوده است و چون انگلیسی نمی دانست مترجم نیم زیبای سوئسی هم همراه خود آورده بود .

از نکات جالب کنفرانس اینکه فقط اسامی اعضا بر روی نشان سینه نوشته شده بود و هیچ کس بدون سؤال از ملیت و مذهب دیگری خبر نمی یافت .

باین ترتیب اطلاع از دین و مذهب و ملیت مرحله بعد از آشنائی و رفاقت بود . در این اثنا مردی میانه سال لبخند زنان بما نزدیک شد و دست در دست مهدی انداخت . خیلی زود دانستم که او هومر جاک^۱ دبیر کل کنفرانس است که قبلاً مهدی و دکتر زریاب را در تهران دیده بود . او از دیدار ما خوشحال شد و روبمن کرد و گفت امیدوارم با اینکه دیر است شما هم عضویت کنگره را قبول کنید . پیشنهادی که با کمال میل پذیرفتم .

بلندگو نهار را اعلام داشت . ما بطرف سالن رفتیم و کوپن خود را در مدخل آن تحویل دادیم و از قسمت سبزی خواران گذشتیم و به گوشت خواران پیوستیم . سالن نهار خوری کنار دریاچه قرار دارد و دیدگاهش بر تپه های سبز و خرم است . بر سر میز ما يك مرد هلندی و يك خانم لهستانی نشسته بودند .

این خانم از رهبران معروف مذهبی لهستان بود و برای من تعریف کرد که چه گونه مذهب در میان شهر نشینان ضعیف می شود و در میان روستائیان هنوز پایدار است . او مطالعات وسیعی در باره خاورمیانه خصوصاً ایران داشت .

بعد از نهار چند دقیقه قدم زدن داشتیم و به کنار نهر آب رفتیم که ماهیهای رنگانگ در آن شناور بودند

ساعت دو و نیم به تالار جلسه عمومی برگشتیم . دیگر خود را بیگانه احساس نمی کردیم زیرا با بسیاری از اعضا آشنا شده بودیم . این جلسه با اذان و قرائت آیاتی چند از کلام الله مجید آغاز شد . حاج پولاد جان امام و خطیب مسجد میرزا یوسف تاشکند با صوت بلند و بسیار عالی خود طنطنه ای در تالار انداخت .

در این جلسه دکتر هومر جاک دبیر کل کنفرانس هدف اصلی تشکیل این کنفرانس را بیان کرد و چنین اظهار کرد که با اینکه در تمام مذاهب تأکید به صلح و صفا شده هیچ کدام از مذاهب اقدامی برای برقراری صلح نکرده اند و بیشتر مذاهب تأثیر مثبتی بر رهبران سیاسی خود ندارند . هدف کنفرانس مطرح ساختن تئوریهای مختلف نیست بلکه کوشش داریم گفت و شنود و دوستی واقعی میان اصحاب مذاهب مختلف بوجود آید .

در پایان دبیر کل اشاره به وضع مالی کنفرانس کرد و اظهار داشت که هیچ گروه خاصی مسئول تشکیل این کنفرانس نیست بلکه چندین گروه مذهبی این مسئولیت را به عهده گرفته اند و دولت ژاپن میهماندار کنفرانس است ، کنفرانسی که ساعتی ده هزار دلار خرج دارد .

بعد از چای عصر اعضای کنفرانس بر طبق مذاهب مختلف تقسیم شدند تا با هم آشنا گردند و در باره مسائل مشترك خود بحث کنند . نمایندگان از چهارده مملکت مسلمان دور هم جمع شدیم .

۱ - Dr. Homer A. Jack دبیر کل کنفرانس بین المللی مذهب و صلح . کیوتو- ژاپن
مؤلف آثار مختلف درباره مذهب و صلح و حقوق انسانی .

طبق برنامه دکتر سیدین رئیس ومهدی دبیر جلسه بودولی چون دکتر سیدین نتوانسته بود بژاپن بیاید به پیشنهاد مهدی آقای پروفیسور قریشی رئیس دانشگاه کراچی بریاست انتخاب شد .

در شروع این جلسه بیشتر در باره اهمیت دین اسلام و خصایص و مزایای آن سخن گفته شد . نمی دانم چرا مسلمانان همیشه حالت دفاعی بخود می گیرند مثل اینکه از حمله می ترسند .

در این جلسه کسی مخالفت باعظمت اسلام نداشت اما گویا بعضی از حضار متوجه نبودند که این کنفرانس برای این تشکیل نشده که هر کس از محاسن دین خود سخن بگوید بلکه برای بحث در این موضوع است که ادیان چه گونه می توانند رسالت خود را در جامعه امروزی عهده دار شوند و رهبران مذهبی تا چه اندازه می توانند باین رسالت نیروبخشند .

من این مسأله را طرح کردم و موجب شد که جاسه رنگ دیگری بخود بگیرد و گفت و شنودی بسیار واقعی تر میان نمایندگان مسلمان درباره دین نزد جوانان بوجود آید . ما گرم صحبت بودیم که بلندگو اعلام داشت که اتوبوس ها ساعت ۵ بعد ازظهر تالار کنفرانس را بقصد هتل ترك می کنند و چون ما بیش از پنج دقیقه وقت نداشتیم با سرعت خود را باتوبوس رساندیم . شام در هتل مهمان اتحادیه مذاهب ژاپن بودیم . تالار بزرگی را با گلهای زیبا آراسته بودند ، و در حدود ششصد نفر نمایندگان به میزهای مختلف تقسیم شدند در کنار من و مهدی مرد سیاه پوستی نشسته بود که علامت عضویت بر سینه خود نداشت ولی باو احترام بسیار می کردند .

برابرمان هندی معروفی از کشمیر نشسته بود که موهای بلند برشانه اش ریخته بود و جامه های زرد رنگ بر تن و چوب بلندی برشانه داشت ، اواز جالب ترین قیافه های کنفرانس بود بهمه جواب های سربالا می داد و چوب بزرگ او که هیچگاه ازو جدا نمی شد هم در اتوبوس مزاحم بود و هم در آسانسور و ما تا پایان کنفرانس او را باسم «چوب مقدس» می نامیدیم . او در میز شام فقط نیمی موز در دهان گذاشت و بدون خدا حافظی رفت .

رفتن ناگهانی او موجب شد که ما با آن سیاه پوست سر صحبت را باز کنیم معلوم شد که او رولف برناتی^۱ جانشین مارتین لوتر کینگ می باشد . درباره ایران اطلاعات بسیار کم بود با این وصف بسیار زود آشنا شدیم . او از دوران فقر ، کودکی و از انواع تبعیض نژادی و از آینده سیاهان بسیار سخن برایمان گفت . او درد دلهای فراوانی از تبعیض نژادی عیسویان داشت و تنها احساسی که برای من پیدا شد این بود که اسلام چه قدر برتر است که همه انسانها را برابر دانسته است . با این گفتگوها از موزیک ژاپنی که در موقع شام جریان داشت غافل بودیم . بعد از شام تصمیم گرفتیم که کمی در خیابانهای کیوتو قدم بزنیم . در چند دقیقه ای که دکتر زریاب و مهدی برای آوردن بارانی خود رفته بودند با یکی از پیروان فرقه احمدیه

۱ - Reverend Dr Ralph Abernati فکر نمی کنم مارتین لوتر کینگ احتیاج

به معرفی داشته باشد .

در سرسرای هتل آشنا شدم او توضیحی دربارهٔ مذهب خود و میرزا غلام احمد قادیانی داد و سپس مطالبی گفت که برای من شگفت آور بود. از جمله اینکه او معتقد بود بودا و کریشنا هر دو پیغمبر هستند. شگفتی من آنوقت رفع شد که دانستم که او افسر بازنشسته‌ایست که مبلغ دین احمدیه در ژاپن می‌باشد.

دکتر زریاب در خیابان داستان فیل مولوی را برایمان نقل کردند که در تاریکی هر کس مطابق حس لامسه خود فیل را چیزی تصور می‌کرد و وقتی شمع آورده شد همه فهمیدند که حقیقت فیل چیز دیگری است غیر از آنچه که تصور می‌کرده‌اند و بالاخره این شعر را خواندند:

هر کسی از ظن خود شد یار من و ز درون من نجست اسرار من
در مراجعت از خیابان نمایندگان ازبکستان که چمدانی خربزه و انگور از دیار خود
با خود آورده بودند ما را بخربزه مهمان کردند و سخن در بارهٔ مسلمانان از بکستان بود
و باید بگویم که دو نمایندهٔ ازبکستان فقط با زبان فارسی می‌توانستند صحبت کنند زبان عربی
هم می‌دانستند چون در ازهر درس خوانده بودند. ناتمام

افسانه یغمائی

خطا کردم ...!

از غم عشق ناله‌ها کردم
گریه کردم، خدا خدا کردم
گفتگوی تو با صبا کردم
یاد از آن قهر نا بجا کردم
دل بحرمانت آشنا کردم
گریه بر حرف ناروا کردم
در رهت خوار و بی‌بها کردم
که بیای تو دلربا کردم
که بشویدگی فنا کردم
راستی این چرا چرا کردم؟!
من جفا دیدم و وفا کردم

نیمه شب با نوای ناکامی
در دل آن سکوت رؤیا خیز
سر نهادم بدامن مهتاب
اندر آن غربت غم آلوده
اشک حسرت ز دیده افشاندم
هر چه گفתי فریب بود و فسون
دل حساس و آرزومندی
حیف از آن ناله‌های حسرت‌بار
حیف از آن عمر بی‌نظیر گران
بهترین سالهای عهد شباب
تو جفا کردی و ستم راندی!

دل سپردن بتو خطا کاریست

من چنین کردم و خطا کردم

دکتر مهدی غروی
معاون راینی فرهنگی . هند

خواجه معین الدین چشتی و حافظ

بیا به وعظ معینی رموز عشق شنو
که از حکایت اوبوی دوست می آید

در هند ، برای ما ایرانیان ، بخصوص آنها که با ادبیات و تاریخ سروکار دارند ، هیچ چیز جالب تر و دیدنی تر از مجالس قوالی نیست ، بخصوص هنگامیکه قوالی در محضر عارفی صورت پذیر گردد ، مجلس سماع و رقص با همان کیفیت قرنه‌ای گذشته مجسم می گردد . غزلهای فارسی با شور و شوق فراوان خوانده می شود و چه بسا اوقات که بیتی یا مصراعی ویانیمی از یک مصرع صدها بار با چنان ذوق و شیفتگی خوانده میشود که هر انسان بی اعتقادی را به وجد و شوق می آورد ، مانند این بیت از غزل معروف عثمان هارونی .

بیا جانا تماشا کن که در انبوه جانبازان

بصد سامان رسوائی سر بازار می رقصم

خواننده در حالی که به مریدان ذوق زده مرشد اشاره می کند با لهجه‌ای کاملاً هندی ده‌ها بار میخواند: بیا جانا تماشا کن ... و سرانجام همه مصرع را میخواند . همه جانامهای بزرگوارانی که پیشوای واقعی مردم پارسای هند ، اعم از مسلمان و هندو و سیک و جین می باشند بگوش می رسد : عثمان هارونی ، معین الدین چشتی ، قطب الدین بختیار کاکی و نظام الدین اولیا که همه ایرانی و فارسی زبان بوده اند و اسلام را بارنگی کاملاً ایرانی در هند رواج داده اند و درین میان چه از لحاظ سخندانی و شاعری و چه از لحاظ کشف و کرامت و قدرت اراده هیچکدام به پایة خواجه معین الدین چشتی نمیرسند ، وی بیست هزار بیت شعر سروده است که متأسفانه فقط عدد معدودی از آن بما رسیده و همین مقدار کافی است که به قدرت طبع و نحوه تفکر این بزرگوار پی ببریم و اعتراف کنیم که هیچکس پیش از حافظ غزل عارفانه مانند وی سروده است و اگر وی را در غزل پیشرو سعدی و حافظ بدانیم راه خطا نپیموده ایم .

مدفن مقدس معین الدین چشتی در شهر اجمیر هنوز هم زیارتگاه عارف و عامی و هندو و مسلمان است و همه سال در عرس وی ششم رجب هزاران هزار نفر از اطراف و اکناف به اجمیر می روند تا در عرس یعنی سالروز فوت وی شرکت کنند و امسال هفتصد و پنجاه و ششمین سال وفات وی بود . هم اکنون سالی نیست که معجزه‌ای به وقوع نپیوندد و خواجه حاجت فردی از درماندگان را بر نیآورد ، ازینرو در درگاه خواجه زنان و مردان مسلمان و هند با چنان خلوص و صمیمیتی با خواجه راز و نیاز می کنند که گویی وی مرد همه دین ها بوده است نه اسلام . اگر هجویری مصنف کشف المحجوب را نخستین عارف ایرانی هند بدانیم که در سال

۴۵۵ در لاهور وفات یافت خواجه چشت دومین عارف بزرگ است که از ایران به هند رفت و در هند مقیم شد .

وی بسال ۵۳۷ در اصفهان به دنیا آمد ، اما در خراسان نشوونما یافت و در چشت از محضر عارف بزرگ ایرانی عثمان هارونی درك فیض کرد و از مریدان خاص وی گردید ، در چشت خواجه ابواسحاق که اصلش از شام بود مکتب خاص تصوف دایر کرده بود و شیخ عثمان شاگرد همین مکتب بود ، خواجه معین الدین نیز مانند چند نفر دیگر از مریدان خواجه بمناسبت اقامت و تحصیل در چشت به چشتی معروف شد و مدت هشت سال که در خدمت خواجه عثمان بود : «در سفر و حضر جامه خواب خواجه نگاه داشتی ، آنگاه به نعمت خلافت مشرف گردید اخبار الاخبار ص ۲۲» ، و هفده ساله بود که خواجه عثمان وفات کرد و وی را جانشین خود ساخت ، پدر معین الدین که از شرترکان غز از سیستان بحوالی نیشابور پناهنده شده بود نیز خیلی زود هنگامیکه خواجه فقط ۱۴ سال داشت وفات یافت .

معین الدین در خرد سالی شاهد حمله و هجوم ترکان غز به خراسان بود و در همین حمله ها بود که پادشاه سلجوقی سنجر را غزها اسیر و در قفس محبوس ساختند .

وی پس از فوت پدر با دو برادر کوچک خود در زمینی که پدرشان فراهم ساخته بود زراعت و زندگی می کرد تا اینکه پس از چهار سال : «روزی در آن باغ تشریف می داشت که مجذوبی ابراهیم قلندر نام را در آنجا گذر افتاد ... قدری کنجاره از بغل در آورده در دهان خود نهاد و بدنجان خائیده بر آورد و بدست خود در دهان خواجه نهاد ، بمجرد خوردن کنجاره انوار الهی در دل خواجه جلوه گر شدند و خاطر فیض مآثر از اسباب دنیا سرد شد» . (خزینة الاصفیاء ص ۴۲-۲۴۱)

معین الدین پس از رفتن قلندر سهم باغ و آسیاب خود را فروخت و پولش را میان مستمندان بخش کرد و با گروهی از مریدان برای یافتن حقیقت عازم سفر شد در بخارا قرآن را حفظ کرد و به مطالعه تفسیر سرگرم شد و بارها با علما و عرفای شهر درباره قرآن و تفسیر قرآن به بحث و بررسی نشست . سپس از راه سمرقند به اصفهان رفت . در اصفهان با خواجه قطب الدین بختیار کاکی صوفی معروف ملاقات کرد . بختیار از مریدان وی شد و بطوریکه خواهیم دید همراه وی به هند رفت .

خواجه و مریدانش از اصفهان به بلخ رفتند و درین شهر بود که با متکلم معروف ضیاء الدین حکیم ملاقات کرد ، درین سفرها شیخ با خود مقداری نمک ، يك تیر و کمان و سنگ آتش زنه داشت که اگر غذائی برای خود و مریدانش نیافت ، با شکار مرغان برای خود و دیگران خوراك فراهم سازد ، در یکی از این روزها هنگام غروب که حکیم به شهر می رفت : «اتفاقاً از آن طرف گذر کرد از خوش خوانی و قرائت خواجه بزرگ متأثر شده بنشست تا یکدیگر را دریافتند ... مصاحبی کلنگ کباب کرده را پیش نهاد خواجه پاره از آن به حکیم بخشید و بخوردنش اشارت نمود بمجرد خوردن حکیم از خویشتن برفت و چون صحت یافت خود را بکلی منزله و مبرا از همه و ا همه دید ... همه یاران با صفا به ارادت و اخلاص تمام معتقد به آنحضرت شدند و دل در اطاعت او بستند .» ص ۴۳-۴۱ سیر السالکین

خواجه در سال ۵۵۶ از راه غزنه به لاهور رفت و چهل روز در کنار قبر ابوالحسن علی ابن عثمان هجویری درنگ کرد و قصیده‌ای با این مطلع :

کنج بخش فیض عالم مظهر نور خدا
کاملان را پیر کامل ناقصان را رهنما

ساخت و به روح پاک هجویری تقدیم داشت. از لاهور عازم مولتان شد و از همکارش خواجه قطب الدین کاکي خواست که برای ارشاد به دهلی برود. در مولتان پنج سال اقامت کرد تا سانسکریت و پراکریت بیاموزد، وی خوب میدانست که بدون دانستن زبانهای هندی قادر به راهنمایی هندوان نخواهد بود. از مولتان به دهلی رفت و از دهلی عازم اجمیر شد، شهری که مانند دهلی و لاهور مراکزی برای اشاعه دین اسلام نداشت و اصلاً تحت نفوذ مسلمانان نبود. وی درجایی درنگ کرد که قلب هند غیرمسلمان شمرده می‌شد. سرزمین راجپوتانا باراجه‌ها و مهاراجه‌های هندو. خواجه در دهم محرم سال ۵۶۱ وارد اجمیر شد درحالی که فقط ۲۴ سال داشت و غذای وی بسیار محدود و اندک بود با لباسی خشن و ساده، چهل نفر از متابعانش وی را همراهی میکردند، روزی که وی به اجمیر رسید رای پیت هورا در پایتخت بود و :

و چون خواجه معین الحق والدین در اجمیر رسید بیرون شهر زیر درختی که شتران راجه اجمیر در آنجا می‌نشستند مقام فرمود. چون شب شد شتران راجه اجمیر در آنجا جمع آمدند و ساربانان بخدمت حاضر شده عرض کردند که این مقام مقام نشستن شتران راجه ماست. مجلس شما در اینجا نخواهد بود فرمود که ما از اینجا برمیخیزیم شتران شما نشسته باشند، پس از آنجا روانه شده بر لب حوض اناساگر که بت‌خانه‌های بیشمار در آنجا تعمیر ساخته بودند مقام فرمود... بعد چندی خواجه مکان بود و باش خویش اندرون شهر تجوین فرموده در شهر تشریف آورد و بجائیکه الحال روضه منوره آنجناب واقع است قیام فرموده. خزینة الاصفیاء ص ۶-۲۴۴

در سال ۵۸۶ یعنی در حدود ربع قرن پس از سکونت خواجه، مریدان و متابعان خواجه از حد فزون شدند، درحالی که اسلام در هند رو بضعف می‌رفت و غزنویان قدرت اولیه را از دست داده بودند. سلطان شهاب الدین غوری که جای غزنویان را در افغانستان و هند مسلمان گرفته بود، به راجپوتانا لشکر کشی کرد، اما رای پتهورا و راجه گوبند Gobind دهلی با هم متحد شدند و غوریان را بکلی شکست دادند:

شنیدم چو رایان هند این خبر	شنیدند بستند در کین کمر
پتهورا از اجمیر لشکر کشید	بسی اهل هندش بیاری رسید
ز دهلی به پیوست گوبند رای	بفوج بتهورای لشکر گشای
به افواج ترکان شکستی فتاد	سوی ملک خود هر یکی سر نهاد

عیسامی، فتوح السلاطین معروف به شاهنامه هند ص ۷۶

شکست سخت مسلمانان لطمه مؤثری بکار خواجه وارد نساخت و وی همچنان به راهنمایی گمراهان و اشاعه مکتب عرفانی خویش سرگرم بود، هندوان از غنی و فقیر و مؤمن و غیرمؤمن بدیدن وی می‌آمدند و همه تحت تأثیر قدرت معنوی وی قرار می‌گرفتند، اهمیت روش خواجه درین است که برای وی هر فرد از هر دین و از هر طبقه بی تفاوت بود، همه در مقابل وی برابر بودند، از سراسر هند و از دورترین نقاط این قاره مردم بی‌پناه و سرگردان بخدمتش

می‌شتافتند و داهنمائی میشدند ازینرو وی هم‌اکنون نیز با لقب (غریب‌نواز) خوانده میشود. اما پتهورا پس از شکست دادن سلطان غوری روش خود را عوض کرد، زیرا بخوبی می‌دید که نفوذ خواجه در ساکنان راجپوتانا از خود وی بیشتر شده و حتی نیروی نظامی وی در حال ازهم پاشیدن است، زیرا سربازان و افسران هندی دسته‌دسته به خدمت خواجه می‌رفتند و از نظامی‌گری و جنگ روگردان می‌شدند، اما پتهورا بازم اقدامی نکرد تا اینکه: «در این اوان یکی از ملازمان پتهورا بدست خواجه بیعت نموده قدم از کفر و ضلال بیرون نهاد، بمجرد استماع این خبر او از نظر رای و رایان بیفتاد و رنجها کشید و در فکر مایحتاج سرگشته و حیران ماند و التجا به خواجه بزرگ آورد، حضرت ایشان از راه تلافی که جبلت کریمای ایشان است قاصدی نزد پتهورا به شفاعت فرستادند، اما پتهورا الفاظ ناملایم که ما او را از شهر بیرون کنیم بر زبان راند و التفات نمی‌کرد چون حضرت ایشان سخنهای او را بشنیدند فرمودند که بی‌نصیب است و به کردار خود گرفتار آمده و ما او را بیرون کردیم و دادیم. (سیر السالکین ص ۴۴) و به روایت دیگر: «پتهورا گفته شیخ قبول نکرد و گفت، این مرد در اینجا آمده است و نشسته سخنان غیب می‌گوید. چون این سخن بخواجه رسید فرمود که پتهورا را زنده گرفتم و دادیم» (اخبار الاخیار ص ۲۲)

پیش‌بینی خواجه عملی شد و کمی پس از این اتفاق، شهاب‌الدین غوری در سال ۵۸۸ دوباره حمله کرد و این بار نیز راجگان و رایان برضد او متحد شدند اما با ایستادگی شایسته غوریان، مسلمانان پیروز شدند و راجه پتهورا اسیر و کشته شد.

سلطان غوری پسر پتهورا را بجای پدر راجه راجپوتانا ساخت و خود به غزنین رفت، نایب‌السلطنه وی در هند قطب‌الدین (که بعدها به سلطنت هند رسید) سید حسن مشهدی را که سرداری صوفی مسلک بود عامل خود در اجمیر ساخت، سید حسن معروف به خنگ سوار از مریدان خواجه بود.

مرکزی که خواجه برای اشاعه اسلام و گسترش زبان و ادبیات فارسی در اجمیر به وجود آورد به این ترتیب قوام و دوام بسیار یافت و هر روز صدها نفر هندو مسلمان برای شفا و تیمن و تبرک به خانقاه خواجه می‌آمدند و وی که شوهر دختر عموی خنگ سوار نیز بود، در ششم رجب ۶۳۳ در سن ۹۷ سالگی وفات کرد، عرس وی هر سال با شکوه و جلال بی‌نظیر برقرار می‌شود و نوادگان وی که نسبشان از طرف مادر به پیغمبر اکرم می‌رسد هنوز تصدی و تولی خانقاه وی را در اجمیر برعهده دارند.

محبوبیت و نفوذ معنوی خواجه پس از مرگ نیز نقصان نیافت و درست ۳۴۴ سال پس از فوتش، اکبر امپراتور بزرگ هند که در آرزوی فرزند ذکور بود و فرزندانیش یکی پس از دیگری می‌مردند، پیاده از آگره به اجمیر رفت و با نظر لطف خواجه فرزند وی سلیم که بعد از وی بنام جهانگیر امپراتور هند شد، به ثمر رسید و اکبر تا آخر عمر لحظه‌ای از فکر خواجه و کرامات وی فارغ نبود.

خواجه در طی عمر طولانی خود هر گز مدح نگفت و همه اشعار وی اشعار عارفانه بسیار نغز و پر معنی است، که متأسفانه کمی از آن برجای مانده است و همانطور که در ابتدای مقاله گفته شد غزلهای وی بیش از همه غزلهایی که پیش از حافظ سروده شده به اشعار حافظ شبیه است،

در حالیکه وی معاصر سلجوقیان و خوارزمشاهیان بود و سالها پیش از سعدی و حافظ می زیست ،
 فرق اساسی و تفاوت مشهود غزلهای وی با غزلهای حافظ درین است که خواجه چشت هنگام
 صحبت از عشق و شراب و ساقی غرق دردنیای معنویات و عرفان است ، در حالی که هنوز به جرأت
 نمی توان گفت که حافظ نیز چنین بوده است، دلیل این مدعا دو غزل معروف حافظ است، یکی
 آنکه هنگام امارت امیر محمد مبارزالدین بن مظفر سرود :

اگر چه باده فرح بخش و باد گلپیز است بیانگ چنگ مخور می که محتسب تیز است
 درین موقع امیر خوردن شراب را سخت ممنوع کرده بود، و غزل زیر که در دوران
 شاه شجاع سرود :

سحر ز هاتف غییم رسید مژده بگوش که دور شاه شجاع است می دلیر بنوش
 در هنگامی که شاه شجاع نوشیدن شراب را آزاد ساخت .
 خواجه معین الدین درین بیت صراحة درباره باده می فرماید :

مراد از قدح باده سرمدیست وزین باده مقصود من بیخودیست

(فارسی در هند پیش از مغول عبدالغنی)

اما این بنده در خود چنین شایستگی نمی بینم که درباره این مقایسه سخن گویم تنها
 غزلی از چشتی را در پایان مقال یاد می کنم :

مرادر دل بغیر از دوست چیزی در نمی گنجد	بخلوت خانه سلطان کسی دیگر نمی گنجد
درون قصر دل دارم یکی شاهی که گر گاهی	زدل بیرون زند خیمه به بحر و بر نمی گنجد
رموز عشق اگر خواهی ز لوح دل توان خوانی	که حرفی از روایاتش بصد دفتر نمی گنجد
ز بحر عشق يك قطره ظهور سر منصور است	بطرف همت عاشق از این کمتر نمی گنجد
به آن جامی که من خوردم نهان کی ماند اسرارم	شراب عشق در جوش است و در ساغر نمی گنجد
معینی گر همی خواهی که سرش بر زبان رانی	مقام آن سردار است بر منبر نمی گنجد



دکتر علی صدارت - نسیم

روح مجسم

ز در در آمد و دیبائی آبگون به تنش
چو مه در آب نمایان تنش ز پیرهنش
چو روزگار من آشفته بود کیسوی او
که بی خبر نگذارد ز روزگار منش
نداشت ساعد و ساقش ز لطف تاب نگاه
بدین صفت مگر از روح ساختند تنش
فروغ و جلوۀ گل بود در میان گیاه
میانه گل و نسرین بساحت چمنش
شگرف نقشی و خوش سایه روشنی زیباست
بگرد کردن چون عاج زلف پرشکنش
زبانه سوخت زمانی مرا در آتش رشك
که ساخت شهرۀ آفاق و شمع انجمنش
چنان بود که صدای فرشته می شنوم
بشکر یا بشکایت چو بشنوم سخنش
زهی سعادت اگر خاک راه او بوسم
مجال بوسۀ ما نیست بر لب و دهنش
گر آن غزال بوصف خود این غزل خواند
شگفتی آرد و حیرت جمال خویشتنش
چه خوش بود که خرامد بباغ و دست نسیم
نثار راه کند ارغوان و یاسمنش

دکتر نصره الله باستان

خیابان استخر

دوست عزیز گرامیم آقای یغمائی از بنده خواسته اند خاطره ای از ایام کودکی خود را برشته تحریر در آورم شاید چند دقیقه ای خوانندگان محترم یغمارا مشغول کند. اتفاقاً چندی پیش پس از تماشای صحنه هائی از ماجراهای «مجله پیتون» در تلویزیون بخاطرم گذشت وضعیت پنجاه شصت سال پیش خیابان استخر را که منزل پدری و مسکونی من در یکی از کوچه های فرعی آن واقع بوده است بنویسم و چند صحنه آنرا نوشتم و به آقای دکتر محمود عنایت دادم که در مجله نکین بچاپ برساند که گویا بنا به عادت همه نویسندگان مجرب و دانشمندان ارجمند در گوشه ای انداخته اند که سرفرصت پیدا کنند، همانطور که کاغذ تبریک عید مرحوم دکتر فخرالدین شادمان را که با خط فشنگ و قلم شیوا برای بنده فرستاده بودند برای مجله یغما فرستادم که کلیشه و چاپ کنند و آنهم بنا به گفته جناب یغمائی در چاپخانه مفقود شده است با اینحال برای امثال امر آقای یغمائی خوانندگان عزیز را با خود به خیابان استخر چندین سال پیش میبرم.

خیابان استخر خیابان عریص و کوتاهی است که از یک طرف بخایبان سپه فعلی و از طرف دیگر بخایبان جامی محدود میشود. و چون در انتهای شمالی آن استخر بزرگی وجود داشته به این اسم نامید شده است. در سمت راست و چپ این خیابان کوچه های باریکی قرار داشته که هنوز هم باقی هستند و هر کدام تا کنون چندین بار تغییر نام داده اند. مثلاً کوچه ای را که خانه ما در آن واقع بود در قدیم به اسم خانم رئیسی که خانم ارگی نامیده میشد کوچه خانم ارگی میگفتند، و بعد از آن نظر به اینکه مرحوم دکتر مذهب السلطنه خانه های متعدد و باغهای مفصلی در آنجا احداث کرد به اسم آن مرحوم کوچه دکتر مذهب السلطنه نامیده شد، تا پس از چند سال که دکتر یکی از خانه های خود را به آقای هرمز نامی که دوست ابتهاج شهر دار بود اجاره داد و شهردار برای ارضای خاطر دوستش دستور داد کاشی کوچه را عوض کردند و کوچه را بنام یکی از مستأجرین آن کوچه هرمز نامیدند تا بعدها چه اسمی بخود بگیرد و مستأجر متنفذی در آنجا سکنی کند.

خیابان استخر پنجاه سال پیش باحالا فرق چندانی نکرده است جز اینکه در آن موقع خاکی بود و حالا اسفالت است و در آن زمان در دو طرف خیابان جویهای وسیع و آب روان داشت و درختهای کهن سال اقا قیا و عرعر و سنجد تلخ و گاهی توت، اطراف جویها خیابانی سبز و خرم شبیه به خیابانهای شهرهای اروپا بوجود آورده بود.

در قسمت جنوبی خیابان استخر دکانها و کاروانسراهای بزرگی بود که یکی از آنها تبدیل

به ساختمان عظیمی شده است که سالها محل اصلی سازمان برنامه بود و کاروانسرای کوچکتر آن فعلا تعمیر گاه و گاراژ میباشد.

بیشتر دکانهای طرف جنوب غربی معمولا نعل بندی و درشکه سازی بود که ما برای تماشا کردن طرز کار آنها گاهی دیرتر بکلاس حاضر شویم و مورد مؤاخذه معلمان قرار گیریم. یکی از کارهایی که هر روز مورد تماشای ما بود وصل کردن حلقه های آهنی بدور چرخهای درشکه بود زیرا در آن موقع هنوز لاستیک مرسوم نشده بود و چرخهای درشکه ها را با چوب می ساختند منتها آن قسمتی را که با سطح خاک تماس دارد از آهن می پوشانیدند، و برای اینکه این ورقه ضخیم آهنی در جای خود محکم قرار گیرد آنرا طوری می ساختند که تقریباً درست قالب چرخ باشد و برای اینکه بتوانند آنرا دور چرخ بگذارند نخست به آن حرارت میدادند تا متسع شود و در همان حال آنرا روی چرخ میگذاشتند و باریختن آب بروی آن از اتساع آن میکاستند و به این ترتیب حلقه آهن و چرخ درهم می آمیخت. طرز این عملیات چنین بود که حلقه بزرگ آهنی را در کنار خیابان روی زمین میگذاشتند و دور تا دور آنرا از فضله گاو که بطور قطعاتی خشک شده بود و به تپاله موسوم بود، می پوشانیدند و آنرا آتش میزدند. تپاله ها در عین اینکه دود زیادی میکرد و بجای گاز و تیل فعلی اتومبیلها مشام عابری را نوازش میداد حرارتی هم شبیه حرارت ذغال سنگ از خود خارج میکرد تا حدی که حلقه آهنی سرخ رنگ میشد. آنگاه چند نفر با گیره های آهنی بلند و محکم چهار طرف حلقه را می گرفتند و آنرا از وسط تپاله ها بیرون می آوردند و بطوری روی چرخ درشکه قرار می دادند که حلقه آهنی دوره چوبی چرخ را در بر بگیرد و بدیهی است چرخ چوبی شروع به سوختن می کرد و شعله از آن بر می خاست. کار گر ها پره های چوبی چرخ را بادست می گرفتند و چرخ را در گودال کوچکی که در کنار خیابان کنده و پر از آب کرده بودند می چرخانند تا آهن سرد شود و به چرخ بچسبد.

نعل بندی الاغها هم بی تماشا نبود. شاگردی با طناب لب پائین الاغ را بطرز مخصوص مهار می کرد تا حیوان نتواند بدقتی بکند. آنوقت نعل بند با کمال راحتی بادست چپ پای الاغ را میگرفت و آنرا خم می کرد و روی زانوی خود تکیه می داد و با ابزار تیزی که بدست راست داشت سم آن حیوان را اصلاح می کرد یعنی اگر نوک آن زیاد بلند شده بود کوتاه می کرد و در واقع کاری را که مانیکورست های ما برای زیبایی ناخن ها انجام می دهند درباره ناخن الاغ بکار میبرد ولی گمان ندارم آن لذتی را که يك مرد گردن کلفت زمخت از مانیکور شدن بدست دختر زیبا و لطیفی میبرد آن الاغ هم از آن آرایش دست و پا میبرده است، زیرا گاه گاه عرو تیزی راه می انداخت بطوریکه شاگرد نعل بند مجبور میشد يك پیچ دیگر به طنابی که لب پائین الاغ را در خود گرفته بود بدهد و الاغ را رام کند. در اینجا می خواستم يك سر گذشت معترضه ای را که راجع به مانیکور در پاریس برای ما اتفاق افتاده بود نقل کنم ترسیدم مثل حکایت های کلیله و دمنه یا مثنوی بشود که گاه بقدری حرف تو حرف می آید که اصل مطلب از دست آدم بدر می رود با این حال چون مقصود از نوشتن این یادداشتها بیشتر رفع خستگی دماغی خوانندگان مجله است اجازه می خواهم آن رویداد بامزه را بعرض برسانم.

چنانکه همه میدانید از سال ۱۹۲۷ اعلیحضرت فقید دستور دادند همه ساله صد نفر دانشجو به کشور های راقیه اعزام شوند تا علوم و فنون جدید را بیاموزند تا شالوده ایران نوین ریخته شود. مخلص هم یکی از همان دانشجویان بود که بادره اول به پاریس رفتم. چون در آن زمان هنوز کت و شلوار باب نشده بود و شاگردان لباسهای مختلفی داشتند، مثلاً یکی لباده می پوشید و دیگری سرداری بلند به تن داشت و دیگری قبا و عمامه داشت، قبل از حرکت دانشجویان را به خیاطهایی معرفی می کردند تا یک دست لباس کت و شلوار با خرج دولت برای آنها بدوزد و تحویل دهد، و بدیهی است آنها که عادت به کت و شلوار و فکل و کراوات نداشتند روزهای اول خیلی ناراحت بودند. از جمله یکی از هم دوره های من که عمامه ای بود روزهای ورود خیلی از زندگانی در پاریس شکایت داشت ولی بزودی با محیط آشنا شد و پس از چند ماه از هر پاریسی هم پاریسی تر شد و سعی می کرد در هتلی منزل کند که بر هتل سایر دانشجویان برتری داشته باشد و نه تنها لباسهای دوخته را قبول نداشت بلکه هر طور بود از رفقا پول قرض میکرد و لباسهای خود را بتوسط دو خیاط معروف محله لاتن که به شاتار و کوتار معروف بودند تهیه میکرد.

این رفیق عزیز یک روز مرا برای صرف چای به اطاق زیبایی که در یک هتل بالنسبه درجه يك اجاره کرده بود دعوت کرد و قوری الکتریک را به پرز وصل کرد تا آب بجوش آید و ما گرم صحبت شدیم. من ضمناً به سمت پنجره رفتم که خیابان را تماشا کنم که يك مرتبه بوی گند غیر قابل تحملی بلند شد و چون روبه گرداندم دیدم این آقا کفش ها و جوراب خود را بیرون آورده که راحتی بپوشد در حالیکه با دود دست بینی خود را گرفته بودم گفتم در را باز کن تا خودم را از پنجره پرت نکردم مرخص شوم. رفیق ما خجلت زده گفت دکتر تو بمیری همین صبح پا هام را شسته بودم و دوباره جوراب و کفش خود را بپا کرد و قرار شد از داروهای ضد بوی پاتیه کند و روزی دوسه بار پاها را بشوید.

اینها همه مقدمه بود تا به اصل مطلب برسیم و آن اینکه این دوست ما بر عکس سایر شاگردان که وقتی به سلمانی میرفتند پس از اینکه اصلاح تمام شد در جواب سئوالیکه سلمانی می کرد و می گفت «فریکسیون» یا «شامپلون» و امثال آنها پشت سر هم می گفتند «نن، مرسی» یعنی متشکریم ضرورت ندارد او همه این تشریفات را قبول میکرد و سه چهار برابر دیگران پول اصلاح او می شد.

یکی از روزهایی که از دانشکده بر میگشتیم در بین راه توجه او به آرایشگاهی بسیار شیک که دخترانی زیبا در آنجا کار می کردند جلب شد، و گفت دکتر بیاباهم به این جا برویم تا من سرم را اصلاح کنم. من هر قدر خواستم او را منصرف کنم و به او حالی کنم که بهمان سلمانی همیشگی برویم قبول نکرد. ناچار وارد شدیم. او روی صندلی چرخ دار نشست و مردك مشغول اصلاح شد در این ضمن دختر خانم ماهر وئی جلو آمد و علی الرسم آنجا سئوال کرد که آیا دستها را هم مانیکور میکند و البته جواب مثبت شنید، و خانم بساط مانیکور را نزدیک آورد تا در حین اینکه سلمانی کار خود را می کند او هم دستهای دوست ما را آرایش کند. کار اصلاح سرو مانیکور دست با هم تمام شد و گویا دختر از او پرسیده بود که آیا پدیکور هم لازم دارید و آقای دکتر بدون توجه به گند پای خود موافقت کرده بود. حواس من هم جمع مطالعه مجله ای بود که یکمرتبه بوی گند آنروزی هتل به مشام رسید که مسلمان نشنود کافر نبیند. و روبه گرداندم دیدم خانم بیچاره در عین اینکه سرش

را بطرفین تکان می داد و اصطلاحی را که در مواقع ناراحتی فرانسویها دارند و میگویند «لالا، لالا، لالا» پشت سرهم تکرار میکرد و با پنیۀ آغشته به ادوکلنی لای انگشتهای این آقا را پاک میکرد و بهر جان کندن بود بادستپاچکی ناخنهای یک پای او را پدیدکود کرد که رفیق ما از شدت شرمساری از جا بلند شد و از پدیدکود پای دیگر صرف نظر کرد. وقتی در خیابان به او گفتم خوب برادر این چکار بود کردی پدیدکود میخواستی چکنی؟ گفت «آخر خیال داشتم به کنار دریا و پلاژ بروم. در جواب گفتم مگر شعر ایرج را نخوانده ای که خطاب به عارف میگوید «من و تو گر به سرمشعل فروزیم... و برای اینکه او را از کسالت بیرون بیاورم دنباله شعرهای ایرج را گرفتم و قسمتهائی از عارفنامه را که از حفظ داشتم برای او خواندم و او را تا هتل محل اقامتش بدرقه کردم و برای شستشوی پا روانه اطاقش نمودم....»

مجله یغما - حق با دکتر نجیب شریف با صفا و با وفاست. نامه مرحوم دکتر شادمان را که خطاب بوی بود و یادگاری ارجمند بود گرفتم که گراور کنم و بچاپ رسانم. کم شد و براستی شرمنده ام. شاید هم روزی پیدا شود، ان شاء الله.

در آرایشگاه

این قطعه طیبته آمیز را دکتر مظاهر مصفا استاد دانشگاه در آرایشگاه «شکفته» روبروی مجلس شوری ارتجالا گفته است.

ای شکفته چو گرسنه آهو	بر سر من چریده ای این بار
از سر بنده بسا سر مقراض	هر چه مو بود چیده ای این بار
دست و تیغت به حاشیت می رفت	در میانه پریده ای این بار
از من نیمه مو به جادویی	کچلی آفریده ای این بار
در حقیقت به روی خال و خطم	خط بطلان کشیده ای این بار
جای اصلاح و جای آرایش	بر سر بنده . . . این بار

بقلم دکتر طه حسین - ترجمه دکتر حسین سخاوتی

ادب جهانی

مقدمه مترجم

دکتر طه حسین دانشمند و ادیب تیره چشم روشندل مصری یکی از مشاهیر ادبای جهان و مفاخر ادبی و فکری عالم اسلام است. مردی بزرگ است با اندیشه‌یی بزرگ و خردی توانا و روشن بین.

دکتر طه حسین استاد دانشمند و متنفذ دانشگاه قاهره است و بارها منصب وزارت آموزش و پرورش را در مصر عهده دار بوده. استاد را بر زبان و ادبیات فارسی حقی بزرگ است زیرا اوست که تدریس فارسی را در دانشگاه‌های قاهره بنیان گذارد و مایه رواج و انتشار آن در کشورهای عربی شد، حتی استاد پیشنهاد کرده بود که فارسی در دبیرستانهای مصر تدریس شود ولی این پیشنهاد بعلت کمبود معلم فارسی و مشکلات ناشی از آن متأسفانه تا کنون جامه عمل نپوشیده. دکتر طه حسین را عقیده بر اینست که تسلط و احاطه به زبان و ادبیات عربی بدون دانستن زبان فارسی و تسلط در ادبیات آن غیر مقدور است.

استاد من این سخن رانی را در کنگره ادبای عرب در بیروت در حضور رئیس جمهوری لبنان ایراد کرد. باید دانست آنچه را که استاد سخن میگوید بهمان نحو بیچاپ میرساند بدون اندک تغییر و تبدیل، نثر استاد سهل و ممتنع است و ترجمه آن خالی از صعوبت و دشواری نیست، من در این ترجمه کوشیده‌ام که اسلوب نثر استاد را حتی المقدور حفظ کنم.

نخست باید دید که منظور و مفهوم «ادبیات جهانی» چیست و مردم از آن چه می‌فهمند، اما من پیش از هر چیز دوست دارم که افکار و عقایدی را که مصدر و منبع آن يك وهم و پندار قدیمی و باستانی است و در این روزها شیوع دارد، از اندیشه‌ها دور سازم و در واقع هنگام آنست که حقیقت آن بر ما روشن و واضح شود و آن اینست که «ادبیات جهانی» در نظر بسیاری از مردم، ادبی است که در بسیاری از کشورها عموماً، و در اروپای غربی و آمریکا خصوصاً خواننده دارد و دست بدست می‌گردد، چه همانطوریکه مردم می‌فهمند این کشورها در این روزگار ان نیرومند و توانا و مسلط‌اند، و نیرو و اراده آنها در بسیاری از کشورها و سرزمین‌های دیگر نافذ و فرمانروا و منتشر است از این رو عقیده دارند ادبی که در اینگونه کشورهای نیرومند و توانا خواننده دارد، ادبی جهانی است.

ادبیات انگلیسی فی‌المثل، ادبی جهانی است، زیرا در انگلستان و در ایالات متحده آمریکا و کشورهای مشترك المنافع خواننده دارد و آنگاه به زبانهای مختلف اروپایی ترجمه و منتشر

می‌شود. البته مثال بالا درباره ادبیات فرانسه و آلمان و ایتالیا و ادبیات روسی نیز صادق است. در اینکه ادبیات این کشورها، ادبی جهانی است جای هیچگونه شك و تردیدی نیست چه متون و نصوص آن در بسیاری از کشورها خواننده دارد و نیز به زبانهای مختلف دیگری ترجمه و منتشر می‌شود و خواننده دارد، ولی بعضی از ماعرب‌ها گمان می‌بریم که ادبیات عربی، برای اینکه جهانی باشد لازمست در کشورهای که ادب انگلیسی و یاد دیگر ادب‌هایی که نام برده‌ایم خواننده دارد خواننده و رواج داشته باشد، اما خطائی که باید ما از آن پرهیز کنیم این است که گمان بریم ادبیات عربی وقتی جهانی خواهد بود که در این گونه کشورها خواننده داشته باشد.

ادبیات جهانی - بعقیده من - ادبی است که نسل‌های بی‌شماری در بسیاری از کشورها بر مبنای انسانی آن زیست کنند و خو گرفته باشند؛ ادبیات جهانی ادبیاتی نیست که صاحب قدرت و نفوذ و نیروی سیاسی باشد بلکه ادبیاتی است که نیرو و قدرت و نفوذ خود را از راه طبیعی بدست آورد و رواج یابد و از قدرت سیاسی و اقتصادی و یا از هر مصدر دیگری که موجب قدرت و نفوذ و تسلط کشورهاست منبعت نباشد. بدین ترتیب آیا ادب عربی، ادبی جهانی است؟ و همچنین مقام و ارزش آن در میان ادبیات جهانی چیست؟ روشن است هنگامی که ما از ادب عربی سخن می‌گوییم، ادبیات عصر معینی از آن را در نظر نداریم بلکه منظور و مراد ما ادبیات عربی در جمیع عصور و ازمنه آن است.

جای هیچگونه شك و تردیدی نیست که ادب عربی در عصور اولیه‌اش بمفهوم مترقی و حقیقی ادبیات، ادبی جهانی بود و این چیزی است که حتی دو نفر هم در صحت و درستی آن باهم اختلاف عقیده ندارند مگر ابلهان و جاهلان و مغرضان؛ همچنین ادب عربی - البته منظور من مفهوم عمومی ادب است - ادبیاتی است که محصول فکری ملتی بزرگ از ملت‌هاست و مصدر و سرچشمه يك زندگانی دائمی نیرومند و پربرکت ملل فراوانی در روی زمین.

ادبیات عربی پیش از ظهور اسلام و در مراحل اولیه‌اش منحصر به جزیره العرب بود و سپس ملل غیر عربی دیگری بدان متأثر شدند و مایه گرفتند و پس از ظهور اسلام نیز وجود خود را تقریباً بر تمام جهان قدیم تحمیل کرد و گسترش یافت؛ از این رو ادبیات عربی در عصر اسلامی ادبیات مردم عرب نبود بلکه ادب ممالك اسلامی بود و ادب ملت‌هایی که خاضع و فرمانبردار دولت اسلامی شده بودند البته با در نظر گرفتن اینکه در زبان و نژاد و خصائص ملی و اخلاقی این ملت‌ها اختلافات فاحشی وجود داشت.

در اینجا لازم میدانم که ادبیات عربی را با دو ادبیات بزرگ باستانی یعنی ادب یونانی و ادب لاتینی مقایسه و مقارنه کنم، ادبیات یونانی در عصور قدیمه جهانی بود و شاید نخستین ادبی باشد که استحقاق و شایستگی کسب این عنوان را داشته باشد چه این ادب به مردم یونان که موجد آن بودند و متمتع و برخوردار از آن، منحصر نشد بلکه از حدود یونان گذشت خصوصاً هنگامی که اسکندر مقدونی ممالك بسیاری از جهان آن روز را فتح کرد و گشود و نفوذ و قدرت یونان در مشرق زمین انتشار و گسترش یافت.

ادبیات و فرهنگ و تمدن و زبان یونانی بیش از ده قرن شالوده و اساس زندگی متمدن

آن روزگاران بود و بدین ترتیب میتوان گفت که از نظر تاریخی ادبیات یونانی نخستین ادب جهانی است. البته ملت‌هایی بودند که پیش از یونانیان قدرت و تسلط خود را بر ملل و اقوام دیگر بسط و گسترش داده بودند ولیکن قدرت و تسلط آنان از حدود قدرت سیاسی و مادی تجاوز نکرد و در ژرفنای جانها و خانه دلها راه نیافت و نافذ و راسخ نشد، و همچنین این اقوام و ملل نتوانستند مردم دیگری غیر خود را وادار کنند که بزبان ملی‌شان سخن گویند و در محصول ادبی آن شرکت جویند؛ در حالیکه ادب یونانی در این زمینه پیروز بود، مردمی در ادبیات یونانی بکار ادب و آثار ادبی پرداختند که هیچگونه رابطه‌ی پیش از آن میان ایشان و زبان یونانی وجود نداشت. البته نباید فراموش کرد که در آغاز، زبان یونانی بوسیله سیاست بر مردم دیگر تحمیل شد ولی بعدها مردم بسبب نیرو و مایه و عظمتی که در زبان و ادبیات و فرهنگ یونانی موج میزد آن را زبان خرد و آثار فکری و عقلانی خود قرار دادند و در بوجود آوردن آثار ادبی و فکری باین زبان شرکت جستند و صمیمانه کوشیدند، تو گویی که ایشان در اصل و بن یونانی بودند. با اینهمه و بزعم آن‌چه در پیرامون ادبیات یونانی گفته‌ایم و باهمه‌ی تسلط و سیطره‌ی که ادبیات یونانی بر همه شرق قدیم داشت، نتوانست خود را آنگونه بر ملت‌ها تحمیل کند که زبان یونانی، زبان تکلم و گفتگوی روزانه مردم مغلوب شود؛ تنها هنر زبان یونانی این بود که توانست خود را بر گروه معینی از مردم که سیاست می‌پرداختند و دسته دیگری که در کارهای فرهنگی و علمی اشتغال می‌ورزیدند و سرگرم بودند تحمیل کند و بس.

برای روشن شدن منظور می‌گویم که فی‌المثل مصریان بزبان قبطی سخن می‌گفتند و شامیان به لهجات و گویش‌های مختلف آرامی، و مردم عراق بزبان آرامی و یا آنچه که بعدها بزبان بابلی و آشوری منتهی شد مکالمه می‌کردند. و ایرانیان نیز بزبان بومی و ملی خود گفتگو می‌کردند و سخن می‌گفتند و درین میان تنها دسته‌ی از دانشمندان و ادیبان بوده‌اند که زبان یونانی را آموختند و در محصولات فکری و آثار ادبی آن کم بیش بزبان یونانی شرکت جستند. پس زبان یونانی باهمه نیروی نظامی اسکندر و فتوحات وی و باهمه قدرت سرداران و پادشاهانی که پس از او زمام امور ممالك مفتوحه و متصرفه را بدست گرفتند، نتوانست تأثیر عمیق و ژرفی در زندگی ملت‌ها بگذارد و رواج عمومی یابد و بدین ترتیب نتیجه می‌گیریم که مردم مغلوب و شکست خورده موجودیت زبان مادری خود را نگهبانی و پاسداری کردند و در حفظ و حراست آن کوشیدند و نقش زبان یونانی در این میان این بود که زبان فرهنگ باشد و بس. البته از ذکر این نکته نباید غافل بمانیم که زبان یونانی با اینکه زبان فرهنگ و آثار علمی و ادبی بود با اینهمه گروهی از مردم مغلوب در ظل قدرت یونان و زبان یونانی آثار علمی و ادبی خود را بزبانهای ملی‌شان نگاشته‌اند، مثلاً مصریان آثار علمی و ادبی و دیگر مطالب و موضوعات را بزبان قبطی و سوری‌ها اینچنین آثار را بزبان آرامی نوشته‌اند.

اما رومیان پس از یونانیان آمدند و زبان ملی خود را بر غرب اروپا تحمیل کردند ولی نتوانستند در مشرق زمین در برابر زبان یونانی مقاومت و ایستادگی کنند و عرض وجود نمایند و باز هم زبان یونانی بعنوان زبان سیاست در شرق باقی ماند و مردم بزبانهای ملی خود سخن گفتند و چیز نوشتند و بحفظ و حراست موجودیت آن کمر بستند و احیاناً بزبان یونانی هم آثاری بوجود آوردند.

با وجود رومیان، زبان یونانی به تحکیم موقعیت خود ادامه داد و زبان لاتینی باهمی نیروی جمهوری روم و قدرت امپراطوری؛ نتوانست خود را بر کشورها تحمیل کند مگر در اروپای باختری چون ایتالیا و فرانسه و اسپانیا و بریتانیای کبیر و آنهم بعلائی که در این کشورها در آن هنگام تمدن برجسته‌یی وجود نداشت.

اما زبان عربی در پیش از اسلام، گذشته از مردم جزیره العرب، عده کثیری از مردم شام و عراق بدان سخن می‌گفتند و در میان زبان‌هایی که زبان یونانی نتوانست آنها را به نیستی کشد و نابود کند، زبان محاذیه و مکالمه و گفتگوی روزانه بود. پس از اسلام و بعد از اینکه قرآن کریم و عزیز منتشر شد و خواندن آن در ممالک مفتوحه رواج یافت می‌بینیم که اوضاع و امور دگرگون شد و تاریخ راه نوی راد پیش گرفت. می‌بینیم زبان‌هایی که در برابر زبان یونانی و قدرت و تسلط یونانیان و زبان لاتینی و نیرو و نفوذ و سیطره رومیان مقاومت و پایداری کردند، نتوانستند در برابر زبان عربی و زبان قرآن استقامت ورزند. البته عدم مقاومت و پایداری اینگونه زبانها در برابر زبان عربی مولود تحمیل قدرت نظامی و سیاسی نبود و همچنین حکومت عربی در پی آن نبود که زبانهای ملی و بومی ممالک متصرفه و کشور های مغلوب را محو و نابود کند و زبان عربی را زبان رسمی آن مردمان قرار دهد، بلکه در زبان عربی سحر و کشی است که در دلها نفوذ کند و بر خردها مستولی و چیره‌ور شود و جانها را بخود متمایل و مشتاق سازد.

پیش از شروع قرن دوم هجری و قبل از انقضای آن، زبان عربی، زبان تکلم و مخاطب و گفتگوی روزانه بسیاری از مردم اقطار جهان چون عراق و شام و مصر و شمال آفریقا و حتی اسپانیا شد و جالب نظر و شایان توجه اینجاست که زبان عربی در کشور های نیرومندی که قدرت و نفوذ یونان و روم نتوانست زبان ملی شان را مقهور اراده و مغلوب خواست و آرزوی خود کند زبان مکالمه و زبان آثار علمی و ادبی شد.

اما در ایران، زبان عربی، زبان دانش و ادب و فرهنگ شد.

زبان عربی حتی به هندوستان و جزایر اقیانوس هند نیز راه یافت و رسوخ کرد. سپس می‌بینیم که زبان عربی به نفوذ و رسوخ و بسط و گسترش خود در اقطار مختلف جهان، و از اینکه زبان مهمی برای فرهنگ و سیاست و ادب و مکالمه باشد، اکتفاء نکرد بلکه در دلها جای گرفت و در جانها خانه ساخت. اینست که مشاهده می‌کنیم زبان‌هایی که پیوسته در برابر نیروی بیکران و توان شکن یونانیان و رومیان و ایرانیان ایستادگی کردند و زنده و جاوید ماندند، آهسته آهسته در برابر زبان عربی ناتوان و خرد و گمنام شدند و در معابد و آتشکده‌ها و برخی از اماکن و محافل خاص جای گرفتند و بصورت زبانهای مرده و باستانی و کهن درآمدند و مورد پژوهش و تحقیق و تتبع و مطالعه و بررسی زبان‌شناسان و محققان و باستان‌شناسان قرار گرفتند و مردمی که قرون متمادی وسده‌های دراز بدان سخن می‌گفتند آنرا فراموش کردند. مثلاً اکنون مصریان بزبان قبطی و مردم سوریه بزبان آرامی و عراقیان بزبان آرامی و بزبانی که قدمای عرب آن را نبطی می‌نامند و از بقایای زبان بابلی و آشوری است، سخن نمی‌گویند. با اینهمه زبان عربی باینهم قانع و خرسند نشد بلکه ثابت کرد که نه تنها قادر و تواناست بر زبانهای دیگر چیره‌ور و مسلط شود بلکه میتواند در انواع و شقوق مختلف دانش و فرهنگ و تمدن مجال بحث و تحقیق و

مطالعه و بررسی باشد و آنچه را که یونانیان و رومیان و مردم آسیا و آفریقا در شعب مختلف و رشته‌های گوناگون دانش و ادب و فرهنگ نوشته‌اند بخوبی هضم کند و آن را بصورت فرهنگ و تمدن واحد و ویژه‌ی درآورد و بهمین سبب است که ابو تمام شاعر عرب میگوید :

در شام خانواده من ساکنند و در بغداد عشق من جایگزین است

و در رقتین و فسطاط برادران و دوستان من سرمی‌برند

گمان ندارم که فراق و دوری با آنچه کرده‌است راضی و خشنود باشد

حتی اگر مرا بدورترین نقاط خراسان بیفکند

این میهن بزرگ که دامنه‌ی آن از دورترین نقاط شرق تا دورترین نقاط غرب کشیده است بفضل زبان عربی و بفضل و برکت اسلام دارای تمدن و فرهنگ و زبان و علوم و ادبیات واحدی شد. امپراطوری عظیمی که اسکندر به تأسیس آن پرداخت از حیث وسعت دامنه متصرفات پیاپی متصرفات اسلامی و شاید کمتر از متصرفات اسلامی بود زیرا دامنه متصرفات از شمال مصر تجاوز نکرد و امپراطوری روم هم از حیث عظمت و وسعت، پیاپی متصرفات اسلامی بود ولی یونانیان با این همه عظمت نتوانستند به نیروی زبان و ادبیات و فرهنگ خود همانند عرب‌ها در ملت‌ها اثر بگذارند، و رومیان نیز با آن همه عظمت نه تنها نتوانستند در ملت‌های مغلوب اثر بگذارند بلکه زبان لاتینی نتوانست بهیچ وجه در مشرق زمین مستقر شود و جای گیرد. سپس حکومت اسلامی جانشین امپراطوری یونان و امپراطوری روم شد و نه تنها دولت سیاست و اقتصاد و قدرت بود بلکه امپراطوری قلوب و عقول و اخلاق و دین نیز بود؛ این نیست مگر به فضل زبان عربی. در واقع از ذکر این نکته نباید غافل بود که حکومت عربی بهیچ وجه نکوشید که زبان عربی را به ملت‌های مغلوب تحمیل کند بلکه بناچار باید باین نکته اشاره کرد که بسیاری از قضات مسلمانان در مصر برای اینکه بدعاوی و شکایات قبطیان رسیدگی کنند، بناچار زبان قبطی را فراگرفتند و آموختند تا سخنان آنان را بدرستی بفهند و آنگاه قضاوت و داوری کنند و این روش در تمام ممالك مفتوحه که خداوند آنرا بفتح مسلمین درآورد؛ پیروی میشد. با اینکه زبان عربی به خصیصه و صفت عدم تحمیل خود بدیگران ممتاز است، توانست از حوزه قدرت و مکان نفوذ خود بگذرد و زبان نسل‌های بی‌شماری از مردم مختلف در طول گذشت زمان و قرن‌های متمادی باشد. البته زبان عربی وقتی در شرق ممالك اسلامی مستقر شد بایشتر زبان‌های مردم آن سامان وجه قرابت و شباهت داشت زیرا اکثر آن زبانها از ریشه و بن سامی است ولی هنگامی که زبان عربی در اسپانیا مستقر شد نه تنها نکوشید خود را بر مردم آن سامان و آن مرز و بوم تحمیل کند بلکه مردم اسپانیا خود در آموختن و فراگرفتن زبان عربی و تخصص و احاطه در آن بمسابقه و رقابت پرداختند و در ایجاد آثار علمی و ادبی بآداب دانشمندان و ادیبان عرب شرکت جستند. در سده سوم هجری یکی از کشیشان کتابی نوشت و در آن، از اینکه جوانان مسیحی، زبان لاتینی را که زبان رسمی مسیحیت است فراموش کرده‌اند و بفراگرفتن زبان عربی پرداخته بآن زبان چیز مینویسند؛ تأسف فراوان خورد و غم و اندوه جانکاه خود را نمایان ساخت؛ اما در حقیقت این کشیش يك چیز را از خاطر برد و آن اینکه خود او در نوشتن متن لاتین تحت تأثیر زبان عربی و خصائص ادبی آن بود زیرا سجع و قافیه را در متن نوشته خود بکار برد؛ در حالیکه در زبان لاتینی سجع و قافیه وجود نداشت و سجع و قافیه وقتی در زبان لاتینی نفوذ

کرد که مسیحیان زبان عربی را آموختند و بخصائص ادبی آن آگاه شدند .
 بالاتر و مهم‌تر از این‌ها ، باید گفت ملل مختلفه‌یی که زبان عربی را آموختند در ایجاد آثار ادبی بر عرب‌ها پیشدستی و برتری یافتند . فحول شعرای قرن دوم هجری غیر عرب بودند ؛
 بشار بن برد و ابونواس و ابوالعتاهیه و مسلم بن الولید همه **این بزرگان و برجستگان ایرانی** بودند ؛ در اصل و نسب ابوتمام اختلاف است برخی را عقیده بر این است که پدرش در دمشق شراب می‌فروخت ؛ ابن الرومی شاعر بزرگ چنانکه از نامش پیداست ، رومی بود البته پدرش رومی و مادرش ایرانی بود ، همه این شاعران را که نام برده‌ایم بر بسیاری از شعرای بزرگ عرب برتری جستند و همچنین در ایجاد آثار علمی ، دانشمندان غیر عرب سهم بسزایی دارند و کافیست که در این زمینه ابن سینا و فارابی را نام ببریم . میراث عظیم علمی و ادبی اسلام با همکاری دانشمندان و ادیبان غیر عرب که احیاناً هم بر غیر عرب تفوق و برتری جستند بوجود آمد ؛ این میراث عظیم اسلامی و در عین حال انسانی است زیرا میراث عظیم انسانی جهان قدیم است ، و این زبان عربی بود که وسیله نقل و انتقال آن بجهانی شد که از وجود این میراث عظیم بی‌اطلاع بودند و در حقیقت زبان عربی در نقل اینگونه آثار وسیله‌یی شد که اروپا از آن استفاده جست و در صدد غنی کردن تمدن و فرهنگ خود برآمد بنحوی که هم اکنون در فرهنگ و تمدن بر عرب‌ها هم تفوق و برتری جستند ؛ **علی‌رغم همه این گفتار ، اروپای غربی و آمریکا ، فرهنگ خود را** اولاً به عرب‌ها و ثانیاً به یونان مدیون و مرهون است . پیشتر گفتیم که زبان عربی توانست خود را به نیروی انسانی نه به نیروی حکومت و قدرت بر ملت‌ها تحمیل کند و همه جا پیروزی و ظفر با او بود و تنها يك کشور بود که در برابر قدرت زبان عربی و جذبه و کشش آن ایستادگی و مقاومت کرد و باید گفت که پیرو زهم شد و آن کشور ، کشور ایران است ؛ البته ایران پس از سه قرن مقاومت و پایداری توانست زبان ملی خود را نگاهبانی کند . . .

مجله یغما : داوری استاد اجل دکتر طه حسین به انصاف تمام است ، و رواج زبان عربی بیشتر شاعران مرهون و حکیمان و دانشمندان ایرانی است . چنان که فرموده اند ادب و زبان فارسی نه تنها استقلال تام ؛ بل که در لطافت و شیرینی آثاری چون مثنوی و شاهنامه و کلیات سعدی و دیوان حافظ دارد که با بهترین آثار ادبی عرب و دیگر زبان‌های زنده جهان برابری می‌کند .

عشق داودی

عشق را شراره‌ها و سوزندگی‌هاست ؛ سوزندگی که هرچه تندتر باشد دلخواه‌تر و نوازنده‌تر است . هر نیرو و در برابر عشق زبون است و هر گردنکش آسان‌تر از آنچه ریزه‌کاهی دستخوش توفانی پرنهیب می‌گردد ، در برابر عشق ، زبون و ناتوان می‌شود . هیچ دلی نیست که راهی به سوی عشق نداشته باشد ، پیشوایان راه ، پیران سالخورده ، جوانان سرکش ، همه و همه روزی به دام عشق گرفتار بوده‌اند و نام‌آوری برخی از آنان از جهت پایداری و شکیبایی‌شان در طرین عاشقی است .

نام شیخ صنعان را شنیده‌اید ؟ پیری بود پرهیزگار ، بیشتر عمرش را در جوارخانه خدا گذرانده بود و پنجاه بار کعبه دلهارا زیارت کرده بود . خلقی انبوه در حلقه ارادتش درآمده بودند . با آنهمه پاکی نفس در پیرانه سری شبی ترسا دختری را به خواب دید و دل‌باخته خط و خال او شد .

لطافت اندام و خوب رویی دختر چنان آتش هوس در دلش افکند که بی‌تاب در طلب دختر رو به سوی روم نهاد . جمعی از مریدانش همراهش شدند مگر میان راه اندک اندک او را به راه صلاح بازآوردند ، اما شیخ دمدمة ایشان نشنید و چون به ملک روم رسید معتکف کوی معشوق شد و آنگاه که از نزدیک چشمش به گلزار روی او افتاد آتش عشق و تمنا در دلش افروخته‌تر شد ، و چندان گریه و بی‌قراری کرد که بیمار و ناتوان گشت . دختر ترسا آگاه شد دلش بر حال او سوخت و گفت : اگر به کیش من در آید و شراب بنوشد به وصل خویش کامیابش می‌کنم . شیخ صنعان که سودای عشق بی‌تابش کرده بود پس از پنجاه سال مسلمانی آئین ترسا گرفت ، باده نوشید و چون گرمی شراب در سرش اثر کرد خواست دست در گردن معشوق آویزد . دختر رمید ، طرحی و شرطی نوافکند و گفت : باید مالی گران و تحفه‌هایی شایان نثارش کند . دست شیخ از این گونه چیزها تهی بود و به تلافی رضا شد که يك سال بی‌مزد و منت خوکیانی معشوق کند ، و از سر شوق بدین خدمت پرداخت .

مگریکی از مریدان شیخ که تا آن زمان از غیبتش بی‌خبر مانده بود برگم کرده‌راهی او و دل‌باختگیش بر دختر ترسا آگاه شد . با جمعی از یاران به روم رفت و در آنجا چهل روز به درگاه خدا دعا و استغاثه کرد تا پیر و مرشدشان را به راه صواب و صلاح بازگرداند . پروردگار بر آنان رحمت آورد ، از نو دل‌پیر را به نور مسلمانی روشن ، و شور عشق را از سرش به در کرد . و شیخ یارانش رو به دیار خویش نهادند . دل دختر نیز دردم به فروغ ایمان و حقیقت منور گردید و سردرپی شیخ نهاد و چون به او پیوست از زیادی شوق بیهوش گردید و بعد از اینکه به حال خویش بازآمد از پروردگار طلب کرد که هم بر آن پاکی و صفا جان بسپارد و به آرزو رسید .

جائی که چنین مرشدی وارسته پس از پنجاه سال ریاضت و عبادت در پیرانه سری به ترسا دختری دل پیازد و براو نماز گزارد بر جوانان تیزهوس چه گناه می توان شمرد اگر در طریق عاشقی دیوانه و افسانه شوند .

شکفت اینکه برخی از راهنمایان دین نیز از بلا و آفت عشق در امان نمانده اند و شیفته شدن داوود پیغمبر بر زنی زیبا از اینگونه سرگذشتهاست .

داوود پیغمبر سرآمد پارسایان روزگار خود بود . بیشتر ساعت های روز و شب را به عبادت می سپرد ، و چندان به پروردگار تقرب یافته بود که به هنگام عبادت جمعی از فرشتگان با او هم آوازی شدند و با وی سخن می گفتند . روزی این خیال در دلش گذشت که مگر خدا فرشتگان را به موکلی وی برگماشته تا او را از خطا و گناه بازدارند . از این تصور دلش به درد آمد و گفت : پروردگارا مگر پس از این همه مدت ریاضت کشیدن هنوز آن مقام نیافته ام که بر من اعتماد کنی و مرا به خویشتن گذاری؟

خدا شکوهای او را شنید ، او که آفریننده همه کس و همه چیز و دانای مطلق است آگاه است که دل هیچ بنده ای از عشق و هوس خالی نیست ، به خاطر خوش آمدن او فرمان داد که از آن پس فرشتگان با وی به دعا بنشینند . داوود چون خود را تنها و یکه دیدش ادمان شد و برای اثبات قابلیت و سزاوارتش بیش از پیش به عبادت می کوشید .

روزگاری نسبة دراز بدین گونه سپری شد . روزی مرغی زیبا از روزن عبادتگاه او برابزش بر زمین نشست و خلوت کده اش را از بوی خوش خود رشك بهشت برین کرد . داوود چنان شیفته آن مرغ شد که ناخودآگاه نمازش را برید و دستش را به گرفتن آن دراز کرد . اما مرغ زیبا ناگهان پرید و از همان روزن که آمده بود بر بام خانه نشست . وی به شوق گرفتن مرغ بر بام شد نه تنها آن را گرفتن نتوانست بل مرغ دلش به دام عشق گرفتار آمد .

« اوریا » که یکی از سرداران بزرگ داوود پیغمبر بود زنی داشت همه تن زیبا و دلفریب به نام « بلشایع » . بدان گاه که داوود بالای بام رفت آن خوبروی جامه از خود دور کرده بود و برهنه در آبدان خانه تن بر آب می زد . داوود از زیبایی او خیره و حیران گشت و از روشنی و خوش تراشی اندامش انگشت به دندان گزید . در همان دم زن از افتادن سایه ، به حضور بیگانه ای بر فراز بام پی برد ، سراسیمه از آبدان بیرون شد ، بنشست و با گیسوان انبوه و بلندش که افشان کرد اندام لطیفش را از پس و پیش پوشانید و بر کسی که دزدانه و آزمندانه او را می نگریست ناسزا گفت و نفرین کرد .

داوود ، شرمسار از فراز بام به زیر آمد ، گناه کرده و دشنام شنیده و دل از دست داده . زمان به زمان آتش شوق و تمنا در دلش بیشتر زبانه می کشید و جز دیدن آن زیباروی به چیزی آرام نمی گرفت . همه نود و نه زن خوب رو که در خانه داشت و هریک از حوران بهشتی گرو می برد در نظرش زشت و بد آمدند و غیروصل بلشایع دلش مرادی نمی طلبید . تدبیرها اندیشید که بر او دست یابد اما به آیین و راه درست . مگر برگزیدگان خدا خواه آنان که مقام اخروی دارند یا مرتبت دنیوی چون دیگر مردمانند که به عمد یا سهوا راه خطا بروند و گناه کنند ؟ غلط گفتم ، برگزیدگان خدا هرگز خطا و گناه نمی کنند و هر چه کنند پسندیده و خیر محض

است، و بر اطلاق، خطا بر بزرگان گرفتن خطاست! اگر قرار باشد فرستادگان خدا و برگزیدگانش معصوم نباشند. پس بهشت موعود برای که ساخته و پرداخته شده است و آن همه میوه‌های آبدار و جویهای لبریز از شیر و انگبین و شراب طهور و آن همه حور و غلمان نصیب چه کسانی خواهد شد؟ البته و صد البته که اینها گناه نمی‌کنند، اگر در حقشان گمان بد می‌کنیم از عدم بصیرت و خرفی ماست و باید استغفار کنیم.

باری، داود به نود و نه زنش فرمان داد که با بلشایع زن همسایه گرم بگیرند. اگر هر روز میسر نمی‌شود، دست کم هفته‌ای چند بار دعوتش کنند و برای اینکه در حق او محبت به کمال کرده باشد شوهرش اوریا را به جنگ کافران فرستاد تا اگر پیروز شد و زنده ماند از غنائم جنگ بهره برگیرد و اگر به مرتبه عظیم شهادت رسید غرقه‌ای با شکوه و مزین به انواع جواهر و بدایع در بهشت نصیبش شود، تا با زنش زندگی جاودانه کند!

بزرگان و امیران برای رسیدن به هوسهای خود از این گونه چاره‌گریها بسیار کرده‌اند کار تازه‌ای نیست و سرگذشت بیشتر سروران و سرفرازان بدین چاره‌سازیها آمیخته است. باور نمی‌کنید این سرگذشت را بخوانید:

سلیم پسر و ولیعهد اکبر شاه پادشاه هند به نورالنساء دختر غیاث که ایرانی بود و به خوبروئی افسانه - دلباخته شد. اکبر شاه که به سر گرفتن این زناشوئی رضا نبود به امید اینکه عشق دختر غیاث از سر سلیم بیرون شود دختر را به عقد علیقلی خان یکی از سردارانش درآورد. این کار آتش عشق سلیم را تیزتر کرد اما جز شکیبائی چاره نداشت. اتفاقاً را دیری نپائید که اکبر شاه درگذشت و سلیم پس از تاجگذاری در اندیشه تملک آرام دلش افتاد ولی چون بهیچ میانجیگری و وعده و فریب نتوانست نورالنساء را از شوهرش جدا کند به ظاهر از در آشتی درآمد. اول علیقلی را لقب شیرافکن داد و به حکومت بنگاله فرستاد سپس او را به سرکوبی یکی از یاغیان مأمور کرد و در نهان چند تن از محرمان خود را به کشتن او فرستاد. آنها آن سردار دلاور را از میان برداشتند و به خلق چنان نمودند که به دست شورشیان کشته شده است.

آنگاه سلیم که نام جهانگیر بر خود نهاده بود بر نورالنساء دست یافت؛ او را به همسری گرفت، نورجهان لقبش داد و او که به هوشمندی و دانائی و بسیار هنرهای دیگر آراسته بود از ملکه‌های نامور روزگار شد.

به داستان داوود باز گردیم:

بلشایع چندان که زیبا بود هوشمند و زیرک بود. زود دست داوود را خواند و پس از اینکه درست به نیتش آگاه شد برای اینکه فسو نسازی او دامن پاکش را به گناه آلوده نکند تدبیری اندیشید و چون کار بر او سخت شد روزی به داوود گفت: یا نبی الله، آمد و شد من به خانه تو در غیبت شوهرم در نظرها خوش نمی‌آید؛ بنی اسرائیلیان بر من تهمت می‌بندند؛ اگر پیغام فرستی که شوهرم از جنگ باز گردد آمدنم به خانه تو بد نمی‌نماید و زبان خرده گیران بسته می‌شود.

داوود گفته او را پسندید و شوهرش را از میدان جنگ احضار کرد .

اوریا در راه مراجعت ، به خواب دید شیری در کنار درخت خرمائی که از آن اوست در کمین نشسته . او خوابگزاری دانا و راست بین بود . شیر را به ملك و درخت خرما را به زنش تعبیر کرد و دانست که داوود را بر حلال او نظر حرام است . تنگدل شد و چون به خانه درآمد به همسرش اعتنا نکرد ؛ شب یا او گرم نگرفت و تنها به بستر خواب رفت . زنش که پس از روزها دوری و صبوری خود را به نوازش و دلجوئی او نوید داده بود آزرده شد و دستوری خواست که به بسترش رود . اوریا اجازتش نداد . اما زن زیبا که شور جوانی بی تابش کرده بود بی دستوری شوهر به جامه خواب اورفت . اوریا رویش را از او بر گرداند و هر چند زنش خود را گرم تر و دلخواه تر و آماده تر بر او عرضه داشت نرم نشد و آهنگش نکرد . مگر داوود بر این حال آگاه شد و روزی به اوریا گفت : چند تن از زنان من به من خبر آورده اند که تو پس از این مدت غیبت به همسر خود نوازش نکرده ای و با او هم بستر نشده ای . او خویشتندار و پاک و دوستدار تست و تا تو غایب بوده ای همیشه پرده نشین بوده است و از این روی ترا از میدان جنگ احضار کردم تا چند شب با او باشی و من حق همسایگی را بجای آورده باشم .

اوریا که از آنچه در دل داوود می گذشت آگاه بود گفت : بسیار کسان دیگر همچون من فارغ از پیوند و فرزند ، در راه خدا با کافران جهاد می کنند روزی که نامه تو رسید من و یارانم صف بسته و آماده جنگ با دشمن بودیم ؛ چون نافرمانی از دستور ترا روا نداشتم آمدم و نذر و عهد کرده ام که تا باز به یاران جنگاورم نپیوندم به هیچ خوشی نپردازم و به همین جهت با عیال خویش گرد نیامدم .

داوود گفت همان سان که طلب رضای حق فرض و واجب است زن ترا هم بر تو حقی است و اوریا گفت : که حق خدا بزرگتر و ادای آن واجب تر از حق زن و فرزند است .

داود خاموش شد . در همین هنگام دو برادر زن اوریا که کم کسی به سخن گوئی و گشاده زبانی چون ایشان بود به دعوی نزد داود آمدند و گفتند : ای پیامبر ، ما را زمینی بود که آن را به سببی آبادان نتوانستیم داشت ، آن را به اوریا سپردیم تا آبادان کند ، آتش دهد و درندگان و جانوران را از آن دور دارد و شرط کردیم که اگر چنین نکرد از او باز گیریم و به کس دیگر سپاریم اکنون آن زمین را رها کرده ، نه آتش می دهد و نه از جانوران زیان رسان نگهبانی می کند .

اوریا گفت : ای داوود راست می گویند ، اما گناه از من نیست تا مدتی پیش که می توانستم به آبادانی آن زمین مستعد می کوشیدم ، به هنگام آتش می دادم و دفع جانوران می کردم اما زمانی است که شیری بزرگتر و درنده تر و با صولت تر از همه شیران ، نزدیک آن زمین خانه کرده و مرا قوت نبرد و از پا در آوردن آن جانور زورمند خونخوار نیست ، به همین سبب آن زمین را رها کرده ام . داوود معنی جواب اوریا و دعوی ساختگی دو برادر زنش را به فراست دریافت و گفت : من هم می دانم که شیر از نزدیک زمین تو گذشته ، اما زیانی نرسانده است و خدا می تواند دست و پای آن شیر شرزه را چنان سخت به زنجیر کند که از موری ناتوان تر و بی آزار تر گردد . تو برو و آسوده خاطر به آباد کردن زمینت پرداز و از آن شیر هیچ مترس . اوریا اجازه خواست که به میدان جنگ برگردد و داوود رضا داد . مرد دلیر پس از اینکه چند روز جانانه در راه خدا جنگید ، روزی در اثنای حرب از فراز حصار سنگی بزرگ

برسرش فروافتاد و مرد ، و داوود پس از اینکه زمان عده بلشایع بسرآمد اورا به زنی گرفت و بدین سان سرانجام ، به مراد دل رسید .

گرچه خدا پیغمبرش را کامروا کرد و به حکمت بالغه اش اورا بدین گونه به آرزو رساند اما اگر به نرمی و ملایمت متنبه و ملامتش نمی کرد شاید هوسهای دیگری نیز آلوده اش می کرد.

داستان تنبیه شدن داوود نیز شنیدنی است! گوش کنید :

هنوز مدتی دراز از مراد یافتن داوود سپری نشده بود که روزی وقتی که در محراب خویش به عبادت مشغول بود و بر آنچه خدا نصیبش کرده بود شکر می گفت دوفرشته به صورت دومرد از روزنه محراب بر او ظاهر شدند. داوود از حضور ناگهانی آنها بترسید و به تغیر پرسید شما کیستید که بی اجازه از راهی غیر رسم بر من وارد شدید و از عبادتم بازداشتید ؟ یکی از آن دو گفت : ای پیغمبر خدا از ما مترس ، دشمن تو نیستیم و به قصد بد بر تو وارد نشده ایم . میان ما دو برادر اختلافی پدید آمده پیش تو آمده ایم تا در حق ما به داد و انصاف دآوری کنی . این که برادرم است نود و نه میش دارد و من یکی بیش ندارم . او هم زورش از من بیشتر است و هم هواداران و پشتیبانان قوی دارد . افزون بر اینها ، در سخن گفتن و حجت آوردن دلیر است بنابراین اگر بر من بیاویزد مرا می شکند و در زبان آوری هم قوت برابری اورا ندارم. دندان طمع تیز کرده که يك میش مرا به ستم بستاند تا شماره میشانش به صد رسد . اکنون خواهم به راستی و درستی میان ما حکم کنی نه به هوا و هوس ...

داوود که توقع نداشت هیچ آشنا ، چه رسد به بیگانه ، چنین گستاخ و درشت و تلخ با او سخن گوید خشمگین شد و به پر خاش گفت : چرا بی دستوری من از روزن نزد من آمدید؟

گفت: تو چگونه حلال و روا داشتی که بی پروا از فراز بام بر بدن برهنه بلشایع نظر افکنی و با اوریا بکنی آنچه کردی ؛ شرم نیامدت از این کار؟ باور بدار اگر در حق مردمانی که زیر دست تواند به داد و انصاف عمل کنی بسی فاضلتر و برتر از آن باشد که شب و روز بر نماز بایستی. دوفرشته ای که به صورت دومرد بر او ظاهر شده بودند پس از اینکه اورا چنانکه بود براو نمودند و پته اش را بر آب افکندند در يك چشم بر هم زدن از همان روزن که آمده بودند به بیرون پریدند .

داود به خود آمد و در دل اقرار و اعتراف کرد که خدا به ناسزاوار دوفرشته موکل را براو نگماشته بود و اگر از اول آزاد بودیا از این پس یله باشد معلوم نیست چه دسته گلهای تازه به آب خواهد داد . به هر حال چاره جز توبه کردن نداشت ؛ به امید اینکه از پیغمبری خدا و پادشاهی خلق خلع نشود چهل شبان روز سر از سجده بر نداشت ، آنقدر صورتش را به زمین مالید که پوست رویش افتاد و چندان گریه کرد که در سجده گاه او از اشك چشمش گیاه رویید و بلندی آن از سرش گذشت اما از خجالت سر از زمین بر نمی داشت . سرانجام آوازی شنید که پروردگار مهربان گناهش را بخشیده است . اما باور نمی کرد و همچنان می گریست تا اینکه جبرئیل آمد و سرش را از روی زمین برداشت . آن وقت آرام گرفت و شادی از سر تا روزگارش به سر رسید . اما افسانه اش که من کوتاه و در پرده گفتم هنوز ره آموز عاشقان است .

شماره ۸/۱۱۹۵۲

تاریخ ۴۹/۱۰/۲۱



وزارت فرهنگ و هنر

اداره کل روابط فرهنگی

استاد محترم آقای حبیب یغمائی

مدیر مجله یغما

در شماره خرداد سال جاری آن مجله در ص ۱۵۹ دانشمند گرامی آقای باستانی پاریزی در سلسله مقالات سودمند « خاک پاک » پیشنهاد نموده بودند که « در پیشاور خیابانی یا محلی خاص بنام ادیب پیشاوری نام گذاری شود. » اینک به اطلاع می‌رساند که کتابخانه خانه فرهنگ ایران در پیشاور بنام آن بزرگمرد نامیده شده است.

از طرف دیگر چون اقداماتی برای خرید محلی شایسته‌تر و آبرومندتر جهت خانه فرهنگ ایران در پیشاور در جریان است امید می‌رود که به‌زودی نام « ادیب پیشاوری » زینت بخش مراکز دیگری نیز بشود.

مدیر کل روابط فرهنگی

مجله یغما - از توجه اولیای دانشمند وزارت فرهنگ و هنر به مندرجات مجله یغما نهایت سپاسگزاری است. خداوند گواه است و داوران عادل نیز، که نویسندگان و کارکنان مجله را، جز خیر اندیشی در نام‌آوری کشور و گسترش ادب و فرهنگ اصیل ایران، اندیشه‌ای و نظری نیست. امید است دیگر پیشنهادها و یادآوری‌ها نیز مورد تأمل صاحب نظران واقع گردد.



مرحوم سید احمد ادیب پیشاوری
وفات ۱۳۴۹ هجری قمری - تهران

فضل الله ترکمانی «آزاده»

مثل - حکایت

ز دامان دهقان بکنجی زبستان
چو شد فرودین ماه نوگشت گیتی
سر آورد بادام از خاک بیرون
همیخواست بالد شود نونهای
بناگه زهر سو علفهای هرزه
کشیدند از هرطرف دامنش را
چنان دید چون باغبان جست از جا
برد گرگ اگر گوسفندی زگله
ز دورش بکند آن گیاه مزاحم
کمک کرد او را که نیرو فزاید

بیفتاد بادامکی ناکهانی
جهان جمله شد رشک ارژنگمانی
چو سیمای سرشار از شادمانی
نهد پا ز طفلی براه جوانی
گرفتند دورش چو یاران جانی
عیان گشت بر چهره اش ناتوانی
بگفتا نباید درنگ و توانی
بچوپان حرام است نان شبانی
نه با قهر با لطف و با مهربانی
برد فیض از گردش آسمانی



توهم ای معلم نهالان خود را
به پیرایش نونهایان بکوشی
کجی را کنی راست، اما برأفت
تو را زبید آنگاه نام معلم
کنی دور از خود هوا و هوس را
وگرنه چه نازی که آموزگارم
تو خود نیز «آزاده» اهل عمل شو
بباید که از جان کنی پاسبانی
بلمطف و صفا و بشیرین زبانی
برغبت بری زحمت باغبانی
که از آزر و خشم و کینه دورمانی
ز سر بفکنی فکر بازارگانی
تو هم در پی سود چون دیگرانی
که اندرز هایت نباشد زبانی

از نقاشی های فتحعلی خان صبا کاشانی



شاید کمتر بدانند که فتحعلیخان صباگاهی از راه تفنن به نقاشی میپرداخته این صفحه سیاه قلم که درختهای بیدکهن و جوی آبی را نشان میدهد از کارهای فتحعلیخان است در پشت صفحه به خط خجسته کاشانی نواده صبا که زمان او را درك کرده این جمله دیده میشود عمل: «رضوان مکان علیین آشیان فتحعلیخان ملك الشعرا رحمة الله عليه است» .
اصل این قطعه در تصرف جناب دکتر حسنعلی صباست .

به قلم یکی از دانشمندان مطلع

اعتبارات سازمان برنامه در راه آبادانی آذربایجان باختری

استان آذربایجان باختری که در شمال غربی کشور قرار دارد با مساحتی معادل ۴۰۴۴۹ کیلومتر مربع و با جمعیت ۱۲۳۰۰۰۰ نفر و با ۹ شهر و ۱۸ بخش و ۳۲۵۰ قریه یکی از مناطق بسیار مستعد و حاصلخیز مملکت است. این خطه از خاک وطن ما بجهت مواهب طبیعی خداداد و شرائط اقلیمی بسیار مساعد بعنوان يك منطقه تولیدی وسیع نقش عمده‌ای در تأمین درآمد ملی کشور ایفا مینماید.

در طول سه سال گذشته طرحهای متعدد عمرانی از محل اعتبارات سازمان برنامه در این استان بمرحله اتمام رسیده و مورد بهره برداری قرار گرفته است. این طرحها در بالا بردن سطح زندگی مردم این منطقه و تسامین رفاه و آسایش برای آنان نقش عمده‌ای داشته است. در اینجا به بعضی از طرحهای عمده که از محل اعتبارات سازمان برنامه اجرا شده است و بهره برداری از آنها آغاز شده و یا در شرف آغاز است اشاره‌ای کوتاه خواهیم کرد.

سدسازی

سالها آبهای رودخانه‌های پر آب آذربایجان باختری خروشان و سرکش، از کنار زمینهای بارور می‌گذشت و اکثراً باشیبهای تند به دریاچه رضائیه می‌ریخت و جز در موارد معدود و بطرق بسیار ابتدائی که میراث قرون گذشته بود استفاده‌ای نصیب کشاورزی و صنعت این منطقه نمی‌کرد. بعد از مطالعاتی که از محل اعتبارات اعطائی سازمان برنامه توسط سازمانهای وزارت آب و برق طی چندین سال انجام گرفت احداث سدهای مخزنی در نقاط مختلف مورد توجه قرار گرفت و بعد از مطالعه و بررسیهای دقیق که در طی چند سال صورت گرفت عملیات اجرایی سدهای مشروح زیر شروع و بالاخره در سال ۴۹ اکثر عملیات به پایان رسیده و از سال ۱۳۵۰ عملاً مورد بهره برداری قرار گرفت.

۱- سد ارس

باهمکاری کشور هم‌جوار ما اتحاد جماهیر شوروی و با سرمایه گذاری مشترك دو کشور از سال ۱۳۴۲ کارهای مطالعاتی و مقدماتی احداث يك سد بر روی رودخانه مرزی ارس شروع گردید و بعد از پایان اول، عملیات ساختمانی توسط دو طرف قرار داد آغاز شد و تا این تاریخ کلیه امور مربوط به پایان رسیده است و از سال ۱۳۵۰ بهره برداری عملی از سد شروع خواهد شد. این سد شامل دو قسمت است که قسمت اول عبارتست از احداث يك سد مخزنی در منطقه قزل قشان ماکو واقع در آذربایجان باختری که گنجایش دریاچه پشت این سد قریب ۱۳۵۰ متر مکعب و مساحت آن ۱۴۵ کیلومتر مربع است و با نصب توربین در دو طرف نیروی برقی برابر ۴۴ هزار کیلووات تولید می نماید که به تساوی بین دو کشور صاحب قرارداد تقسیم خواهد شد.

قسمت دوم شامل احداث يك سد انحرافی بتنی با دیواره خاکی بنام میل و مغان در منطقه آذربایجان شرقی است که در فاصله ۲۵۰ کیلومتری سد مخزنی قرار دارد. کانالهای آبیاری که در این قسمت احداث شده است می تواند در هر ثانیه ۲۶۶۰ متر مکعب آب تخلیه و بسوی مزارع هدایت نماید و قریب ۹۰ هزار هکتار از زمینها به این وسیله قابل کشت و آبیاری خواهد گردید.

رقم کل اعتبار تصویری جهت احداث سدهای مذکور ذخیره ای و انحرافی و نیروگاه و کانال آبیاری و تأسیسات مربوطه ۷۸۰۰۰۰۰۰ ریال است که از محل اعتبارات سازمان برنامه تأمین و قسمت عمده آن پرداخت شده است.

سد مهاباد (سد شاپور)

بر روی رودخانه مهاباد که از کوههای زاگرس سرچشمه می گیرد و آب آن در طول مسافت ۹۰ کیلومتر قرنهای دریاچه رضائیه سرازیر میشد در يك کیلومتری شهر مهاباد سدی به گنجایش ۲۳۰ میلیون متر مکعب احداث شده است و در ۸ کیلومتری شمال شرقی شهر مهاباد نیز يك سد انحرافی بظرفیت ۵۰۰ هزار متر مکعب ساخته شده است. از سد مخزنی که قبلاً ذکر آن رفت سالیانه معادل ۲۴/۵ میلیون کیلووات ساعت برق تولید میشود و تأمین آب آشامیدنی دائم برای شهر مهاباد نیز ازین طریق عملی می گردد و بعلاوه احداث این سد از سیلهای خانمانسوزی که بارها هستی مردم را تهدید کرده است جلوگیری می نماید.

فاتمام

دیدار يك دوست

دیدار دانشمندان کشورهای همسایه و دوست مایه خشنودی ماست . در این ماه آقای پرفسور محمد آلتای کویمن استاد تاریخ دردانشگاه آنکارا به ایران آمد . و طی سه هفته اقامت خود با استادان ایرانی آشنا شد و دردانشکده های ادبیات تهران و اصفهان و شیراز سخنرانیهای محققانه و جالبی ایراد کرد ، و در کتابخانه های ایران بررسیهایی بعمل آورد .

پرفسور کویمن مردی است آشنا به زبان و ادب و فرهنگ ایران ، و دانشمندی است وارسته و نجیب و با فروتنی اهل علم واقعی . از آثار او علاوه بر سه جلد تاریخ مفصل سلجوقیان تصحیح و نشر متن فارسی رساله سنجریه زین الدین عمر بن سهلان ساوجی از حکما و دانشمندان قرن ششم ایران است . این رساله سبك حجم گرا نقدی که از شاهکارهای متون علمی فارسی است و چه از نظر لغت فارسی و چه از برای تحقیق در تاریخ علوم در ایران ارزش بسزائی دارد بحق باید مورد توجه و عنایت خاص محققان ایرانی قرار گیرد و نیت ایشان در نشر این رساله شایان قدردانی است . سنجریه را بر مبنای نسخه معروف فاتح منتشر ساخته و نیز نسخه دیگری از آن در يك مجموعه خصوصی در شهر قیصریه کشف کرده اند که انشاء الله آن را نیز بدست آورند و اختلافات و نسخه بدلهای آن را منتشر نمایند .

سیاست نامه خواجه نظام الملک را هم بر مبنای نسخه کهن ممتازی که در کتابخانه سلیمانیه استانبول (بشماره ۱۱۴ ملاحلی) موجود است و در نخستین چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب بتصحیح هیوبرت دارک مورد استفاده قرار نگرفته بوده اما در چاپ دوم در دست او بوده است . زیر چاپ دارد .

سفرهای دانشمندان و محققان کشورهای که امروز در همه زمینه ها نزدیک ترین دوستی و همکاری را باهم دارند ثمر بخش ترین برنامه هاست . و آشنائی و دوستی این استادان بایکدیگر و تبادل نتایج تحقیقات علمی آنان هم موجب پیشرفت علم خواهد بود و هم وسیله تفاهم و دوستی بیشتر میان ملت های ما و شرط لازم و مقدمه اصلی برای موفقیت در سایر زمینه ها .

حسن انتخاب

خانم بتول سعیدی فارغ التحصیل رشته زبان خارجه دانشکده ادبیات دانشگاه تهران اخیراً به ریاست دبیرستان دخترانه شهریار پایتخت برگزیده شده است . وی از فرهنگیان دانشمند است ، در کار تعلیم و تربیت بصیر و صاحب نظر است و نیرو و همت و ابتکار و تجربت با هم دارد . چند کتاب ترجمه فرموده و بسیاری از مقالاتش در مجلات معتبر پایتخت انتشار یافته است .

آرزو مندیم که دانش آموزان دبیرستان شهریار از تعالیم ارزنده و ره آموزیهای خردمندانۀ رئیس دانشورشان برخوردار می یابند .



انتشارات بنیاد فرهنگ ایران

برای کتابخوانان و کتابجویان :

مفتاح المعاملات

متن فارسی از قرن پنجم - تألیف محمد بن ایوب طبری

با مقدمه و تصحیح و تحشیه دکتر محمد امین ریاحی

محمد بن ایوب طبری یکی از دانشمندان بزرگ ایرانی است که در قرون اخیر بتأثیر غفلت از آثار علمی قدیم ایران جزو فراموش شدگان درآمده بود ، و از چهل سال پیش نام او به عنوان یکی از ثر نویسندگان قرن چهارم وارد ادبیات ایران شد ، و در کتابهای تاریخ ادبیات و سبک شناسی و منتخبات بمناسبت یکی دور ساله که تا کنون از او شناخته شده بود جزو پیشروان ثر علمی در دوره سامانی ذکرش میکردند .

آقای دکتر محمد امین ریاحی ، در مدتی که در ترکیه بودند ، نسخه کهنی از مهم ترین و مفصل ترین اثر او را بنام «مفتاح المعاملات» که از نسخه اصلی خط مصنف استنساخ گردیده بود در موزه ایاصوفیه در استانبول پیدا کردند و عکس گرفتند و مورد تصحیح و تحقیق قرار دادند . و ابتدا ضمن یک سخنرانی در کنگره ایران شناسان ارزش و اهمیت این کتاب را بیان نمودند و اینک نیز متن کتاب به تصحیح و با مقدمه جامع ایشان متضمن شرح حال و معرفی آثار و سبک نگارش مؤلف در سلسله انتشارات بنیاد فرهنگ ایران منتشر گردیده است .

در مقدمه مصحح با نقد و تحقیق کلیه منابع مربوط این نتیجه حاصل آمده که محمد بن ایوب برخلاف آنچه مشهور است از مردم روزگار سامانیان نبوده ، بلکه در نیمه دوم قرن پنجم در اوایل عصر سلجوقیان میزیسته است . و اگرچه با این تحقیق مؤلف و آثار او صد سال

جوانتر شده اما این نتیجه چیزی از مقام والای او در عالم دانش و ادب پارسی نمی‌گاهد زیرا با چاپ مفتاح اثری از او احیاء گردیده که دائرةالمعارفی است از حساب و هندسه در ایران نهصد سال پیش، و گنجی است گرانبار از نوادر لغات نغز فارسی: و اینک ریاضی‌دان بزرگ ما بعد از قرن‌ها فراموش شدگی جائی را که شایسته اوست در تاریخ علم ایران و در میان نشر نویسندگان زبان دری بازیافته است.

محمد بن ایوب بدون تردید از نظر اهمیت و کثرت آثار علمی که به زبان فارسی تألیف کرده در روزگار خویش بی‌نظیر است. مصحح ۱۵ نسخه از نه کتاب او را در مقدمه خود معرفی کرده است. از اینها تاکنون فقط «شمارنامه» جزو مجموعه «علم در ایران» از طرف بنیاد فرهنگ منتشر شده بود. نسخ خطی کهنی از کتاب مهم دیگرش بنام «عمل واللقاب» در مقدمه دکتر ریاحی معرفی شده که مهم‌ترین کتاب در علم اسطرلاب به زبان فارسی است. و نیز چند کتاب و رساله دیگر بنامهای: شش فصل در اسطرلاب، زیج مفرد، استخراج در شناختن عمر، المونس فی نزهة اهل مجلس، مقدمات اختیارات در سیارات سبعة، و یک رساله نجومی دیگر.

در میان این نه اثر نیز «مفتاح» چه از نظر موضوع و فوائد دستوری و زبانی و چه از نظر حجم کتاب در درجه اول اهمیت است. و بی تردید از نوادر کتابهای گمشده فارسی، و قدیم‌ترین و اصیل‌ترین متنی در علوم ریاضی است.

حقیقت این است که از دوره پیش از مغول جز مفتاح المعاملات کتاب فارسی مستقلی در ریاضیات در دست نداریم. آنچه هست فصول پراکنده‌ایست در کتب نجوم، یا فقه، یا فلسفه یا دائرةالمعارفها. و این کتاب با این جامعیت و تفصیل و تمامی منحصر بفرد است. و در زمینه خود همان اهمیت و اعتبار را دارد که آثار ابن سینا در حکمت، ذخیره خوارزمشاهی در پزشکی، ترجمان البلاغه در بدیع، زین الاخبار در تاریخ، حدود العالم در جغرافیا، کشف المحجوب در تصوف، لغت فرس در لغت، سمک عیار در میان داستانها... و با نشر این کتاب علاوه بر اینکه زمینه تحقیق در تاریخ علم ریاضی در ایران فراهم گردیده، مطمئن‌ترین مأخذ برای حل مشکلات مربوط به نکات و تعبیرات این علم در شاهکارهای ادبی و متون نظم و نثر فارسی در دسترس محققان قرار گرفته است. مثلاً تعبیر «سود ده چهل» در شعر کليلة:

از خطر خیزد خطر زیرا که سود ده چهل

برنبندد از خطر ترسد اگر بازارگان

با نشر این کتاب حل شده است. به این معنی که تاکنون از این بیت «سودی چهار برابر سرمایه» استنباط می‌شد، ولی با تکرار نظائر این تعبیر در مفتاح و شواهدی که دکتر ریاحی در کتابهای دیگر یافته، تازه معلوم می‌شود که سود ده چهل بستن یعنی «سود بردن در معامله‌ای که در آن کالائی را به ده درم بخرند و به چهل درم بفروشند».

از آن گذشته چون مطالب این کتاب، بصورت مسائل طرح گردیده، اطلاعات نادر و سودمندی از وضع اجتماعی ایران نهصد سال پیش در بر دارد: اوزان و مقیاسات، روش داد و ستدها، پرداخت حقوق گمرکی و راهداری (مزد در صد)، محاسبه میراث، عیار پول و سکه

(حملانات)، مبادله پول و صرافی (مصارفات)، با اصطلاحات فراموش شده آنها امتیاز و اعتبار خاصی به این کتاب می‌دهد. بنا به تحقیق مصحح، قدیم‌ترین نمونه معمای فارسی نیز در این کتاب آمده است.

در زمینه سبک‌شناسی و تاریخ زبان فارسی هم مفتاح المعاملات یکی از مراجع معتبر اساسی است. و با اینکه خود در شمار نثرهای علمی به حساب می‌آید اما اشمال بر نکات مهم و نادر دستوری و لغوی و جای پائی که از لهجه‌های محلی غیردری در آن دیده می‌شود اعتبار خاصی بدان می‌بخشد. و چون خوشبختانه نسخه آن قدیمی و رونویس از خط مؤلف است زبان آن کهنه‌تر و اصیل‌تر از بسیاری از آثار معروف دوره سامانی می‌نماید.

کثرت فعلهای پیشاونددار و استعمال صور قدیمی کلمات چون: بان (بام)، بستر دگی وا (با)، ور (بر)، وها (بها) و نمونه‌های دیگری که هم در بحث سبک نگارش در مقدمه مصحح و هم در واژه نامه و فهرستهای پایان کتاب، با استقصای تام و ذکر همه صفحات نشان داده شده همه مؤید اصالت کتاب است.

نثر مفتاح نمونه زبان ساده و بی‌پیرایه قدیم و یادگاری از شیوه محاوره قرن چهارم و پنجم است. در این کتاب هیچگونه ترکیبات عربی دیده نمی‌شود. جالب آن است که از جمعهای مکسر عربی هم اثری نیست. یعنی این نوع کلمات را در معنی مفرد بکار برده و دوباره با «ها» جمع بسته است.

نمونه‌ای از لغات فارسی کتاب اینهاست: باریک (دقیق)، باز خواندن (نسبت دادن) باز کردن (چیدن میوه از درخت) برسختن (وزن کردن)، تیزسر (نوک تیز) درخورنده (متناسب)، درخوشتن (فی نفسه)، ساز (شکل و هیئت)، فروداشتن (قراردادن)، نان بهم بر شکستن (باهم غذا خوردن) فردایینان (فردای آن روز) پس فردایینان، درم پاره درم درست، درم غله، دیواندار، رصدبان، مزد رصد، ..

از آن میان معادلهای نغز و فصیحی برای اصطلاحات ریاضی در این کتاب آمده، که اگر روزی کوشش جدی برای تقویت و توسعه اصطلاحات علمی در زبان فارسی بعمل آید این کتاب پایه و اساس معتبری برای کار می‌تواند باشد.

اینک چند نمونه از اصطلاحات ریاضی آن: پاره (قطاع دایره)، چندی (کمیت) چگونگی (کیفیت)، چه چیزی (ماهیت)، زدن (ضرب)، بخشش (تقسیم)، بخشیدن (تقسیم کردن)، دولا کردن (مضاعف کردن)، گردآمده و گردآورده (مجموع)، میانه (تفاضل)، چهارسوی (مربع)، نهادن (فرض کردن)، راستاراست (برابر)، گردش (دایره)، بالاین (فوقانی)، پهنا و ژرفا و سطبری (عرض و عمق و ضخامت).

کثرت فوائد و نوادر دستوری این کتاب در میان آثار مشابه کم نظیر است. و مصحح در این زمینه با دقت و استقصای تام تحقیق کرده و نظرهای صائب تازه‌ای بمیان آورده است که همواره مورد مراجعه محققان دستور زبان فارسی خواهد بود.

از آن جمله استعمال نوعی نادر از ماضی شرطی است که تا کنون جز در یکی دو مورد نظیر آن در متون فارسی دیده نشده است. ماضی شرطی «اگر میگفتیم، اگر میرفتیم...» در دوره‌های قدیمتر بصورت «گفتمی، رفتمی» به کار میرفت و در پاره‌ای از نسخ خطی قدیمی هم

بندرت بصورت «گفتمانی، رفتمانی» به کار رفته است، اما درمفتاح صورت دیگری از این ماضی هست که در آن فعل به «مان» ختم می شود. این فعل در این کتاب بکثرت (۱۷ بار) به کار رفته و در متون دیگر دیده نشده است جزیک بار در شعر منوچهری:

بدخو نشدستی تو گر زانکه نکردیمان

با خوی بد از اول چندانت خریداری

دکتر ریاحی بدلیل اینکه این فعل در آثار شاعران و نویسندگان خراسان دیده نشده و برعکس اثر آن هنوز در لهجه های غربی برجای است، و منوچهری هم جوانی خود را در خارج از قلمرو زبان دری در طبرستان گذرانیده حدس میزند که این استعمال خاص طبرستان و لهجه ها مرکز و غرب ایران بزرگ بوده و معادل این «مان» در زبان دری «مانی» بوده است.

در مورد باء تأکید نیز که در اول افعال می آید، مصحح با استقصای تام در سراسر کتاب و طبقه بندی و تفکیک افعالی که با «به» یا بدون «به» آمده تحقیق تازه ای کرده و آن را جزو پیشاوندها قرار داده است (ص ۳۰ مقدمه).

در تعلیقات کتاب مقیاسات قدیم ایرانی از من و گز (و انواع آنها) کر، کیله، خروار، کویتز، جریب و اجزاء واضعاف آنها با تحقیق دقیق بیان گردیده و آثاری از آن مقیاسهای نهصد سال پیش در گوشه و کنار ایران امروز نشان داده شده است. نظیر قصب (در کرمان) رسن یا طناب (در رضائیه) سیه و پونزه (در خوی) که معلوم می شود بسیاری از مقیاسهای بومی طول و مساحت و وزن و حجم که در روستاها و شهرهای دور افتاده ایران هست ریشه های قدیمی و ملی دارد که متأسفانه در کتابهایی که اینک در دسترس است کمتر یاد شده یا مورد توجه قرار نگرفته و اینک هم با رواج سریع سیستم بین المللی متری ازمیان می رود. آنچه مصحح در این زمینه کرده آغازی است برای یک رشته جستجو و تحقیق مهم و لازم. و چه خوب است که وزارت فرهنگ و هنر (اداره فرهنگ عامه) تا دیر نشده دنباله کار را بگیرد و اصطلاحات مربوط باین مقیاسات را از گوشه و کنار تحقیق و جمع آوری و ثبت نماید. نتیجه چنین کاری علاوه بر فوائد مهم دیگر در حل مشکلات متون نیز کمک خواهد کرد.

کار دکتر ریاحی در نشر این کتاب نمونه صحیح و کاملی است از آنچه در تصحیح و چاپ متون فارسی باید انجام گیرد. از یک طرف در تصحیح متن و توضیح موارد مبهم و استخراج و شرح لغات و اصطلاحات و نوادر دستوری هیچ نکته ای را فرو گزار نکرده، و از طرف دیگر از حواشی و باضطلاح تعلیقات خارج از موضوع و فرع زائد بر اصل که گاهی نمونه هایی از آن بیابار می آید پرهیز نموده است. و بطور کلی آنچه در ۹۰ صفحه مقدمه و توضیحات در تحقیق زندگانی مؤلف و تحلیل آثار او، و سبک و نوادر لغات و خصائص دستوری متن بایجاز نوشته علاوه بر آنکه یک متن کهن و مهجور علمی را بصورت قابل استفاده در آورده است، خود کتابی است مستقل و ممتع و دلپذیر که محققان زبان و ادب فارسی هرگز از آن بی نیاز نخواهند بود. اشارت بدین نکته را بجا می داند که بعضی از محققان بنام معاصر که این کتاب را مطالعه فرموده اند مقدمه را ارجح از متن می شناسند.

دکتر ریاحی را اغلب مستشرقان و بزرگان ادب کشورهای بیگانه و عموم دانشمندان ایران خاصه فرهنگیان به خوبی می‌شناسند. آثارش و اشعارش بهترین معرف اوست. او، چند گاهی مدیر کل نگارش وزارت فرهنگ بود. و در آن سمت طرحهای تازه‌ای ریخت و مخصوصاً در کار کتاب خدمات فراموش ناشدنی کرد و خلق ایران دانستند که اگر مردی دانا و بی‌غرض و مردم دوست بجای خود نشیند چگونه کارها به صلاح می‌پیوندد.

دکتر ریاحی پس از چندی به رایزنی فرهنگی ایران در کشور دوست و همجوارما ترکیه برگزیده شد. و اهتمام وی در هم بستگی دو کشور و استواری روابط فرهنگی ایران و ترکیه به خردمندی و باریک بینی، چندان است که باید نتایج آن را از فرهنگ و هنر جست، از ارمغانهای دکتر ریاحی از ترکیه تهیه عکس نسخه‌های نفیس و ارجمند فارسی است که «مفتاح المعاملات» یکی از آنهاست.

مثنوی‌های حکیم سنائی

اشعار از حکیم سنائی غزنوی است، و مصحح استاد دقیق مدرس رضوی سلمه‌الله تعالی و ناشر دانشگاه تهران. توضیحی دیگر هم می‌باید؟

دانای راز

تألیف احمد احمدی، استاد ادبیات در مشهد - با مقدمه دکتر غلامحسین یوسفی استاد دانشگاه مشهد. کتابی است در شرح احوال و اشعار علامه محمد اقبال، با توضیحاتی مفید و چاپی عالی و بهائی مناسب. (۱۲۵ ریال)
هر چه درباره علامه اقبال کتاب و رساله در ایران تألیف شود باز کم است.

تحقیقات در صنعت نفت ایران

کتابی است در ۳۸۰ صفحه متضمن نقشه‌ها و نمودارها درباره صنعت عظیم نفت ایران و اطلاعات دقیق در عملیات ژئوفیزیک و صنایع گاز و پتروشیمی، و از این گونه مسائل فنی و علمی. به اهتمام جناب امیر نویدی رئیس دبیرخانه و سرپرستی روابط عمومی صنعت نفت ایران.

هجو

مجموعه اشعار علی موسوی گرما رودی، مرکب از اشعاری به سبک نو و به سبک کهنه.

اخراجی السیاسة فی اخراجی الریاسة

از کاتب سمرقندی (قرن ششم) به اهتمام دکتر جعفر شعار - از انتشارات دانشگاه. این کتاب نفیس در احوال بزرگان و پادشاهان و سخنان پند آموز آنان، و اشعار نغز پارسی و عربی است. از مؤلف و مصحح و ناشر می‌توان دریافت که این تألیف تاجه پایه مفید و ارجمند باید باشد. بهاء ۱۴ تومان است.

نگین

مجله اجتماعی و ادبی و تحقیقی و هنری است که سال ششم را می‌پیماید. از مجلات بسیار با ارزش این عصر است با نویسندگان نامور به مدیریت و سرپرستی دکتر محمود عنایت. خوانندگان خود را به مطالعه این مجله توصیه می‌کنیم.

تاریخ نهضت‌های ملی ایران

تألیف عبدالرفیع حقیقت شاعر و محقق معاصر، از حمله تازیان تا ظهور صفاریان در ۶۵۶ صفحه و زیری بوسیله شرکت سهامی چاپ و انتشارات ایران بهای ۳۵ ریال. رفیع جوانی است شاعر و پژوهشگر دارای تألیفات مفیده چون: تاریخ قومس، تاریخ سمنان... و جز این‌ها. کتاب‌های دیگری هم در این زمینه در دست تألیف دارد. توفیق این مورخ پرکار و بادقت را از خداوند خواستاریم.

نشریه اخبار و اسناد

از کتاب‌های تاریخی مستندی است که چاپ و انتشار چنین نشریه‌ای را جزا اداره اطلاعات و مطبوعات وزارت امور خارجه انتشار نمی‌تواند داد. از جمله مباحث این کتاب نظر دولت شاهنشاهی ایران درباره بحرین است که تصمیمی خردمندانه در جهان تلقی شده است.

متنی پارسی از قرن چهارم هجری

بعضی از آیات قرآن مجید با ترجمه فارسی بسیار اصیل و مقدمه‌ای تحقیقی و دقیق بقلم استاد معظم دکتر رجائی سرپرست امور فرهنگی و کتابخانه‌های آستان قدس رضوی که با ترجمه‌های اصیل دیگر چون ترجمه تفسیر طبری سنجیده و مقابله شده. مطالعه این اثر مقدس براهل تحقیق و ادب لازم است.

سفرنامه خسرو میرزا - زندگی عباس میرزا

از انتشارات کتابخانه مستوفی - شاه آباد - طهران

این کتاب نسخه اصلی خطی مؤلف است که فرهاد میرزا بران حاشیه نوشته، و مؤلف میرزا مسعود انصاری است که خود از رجال معروف و از همراهان خسرو میرزا در مسافرت پترزبورگ بوده است. تاریخی است معتبر و مستند از آن عصر و مشتمل بر مطالب عبرت‌آموز در عهدشکنی انگلیس‌ها می‌نویسد:

«... اغلب مردم ایران که از رموز ملکیه فرنگستان بسبب عدم آمیزش آگاهی ندارند این طایفه را در حفظ عهد و موثاق تعدیل و توثیق می‌کنند. لکن این صفت تا وقتی برانها صادق است که آن عهد و میثاق با فایده مخصوصه آنها موافق است. همینکه در عهد و شرطی اندک سهو و خبطی کرده باشند اگر به مکر و خدعه است یا به حرب و وقعه به تدارک آن کوشند و چشم از روش چندین ساله پوشند. ص ۱۰۲»

این کتاب با تصحیح و تعلیق محمد گلبن از شاعران و دانشوران از کار درآمده است، با کاغذ و چاپ عالی و تصویری و خطوطی اصیل از نسخه‌ها. بهای سی تومان

احتجاجات و سؤالات و توضیحات

جلال بقایی - نائینی

بشیونست که درخور آب خوردن نیست
سپاسدار خدا را که جای شیون نیست
هم آب خوردن و هم آب کشت کردن نیست
به ارزشی که بیرزد به نیم ارزن نیست
نمانده هیچ دیاری که پرتو افکن نیست
که ارزشش کمی از کار ذوب آهن نیست
ز انقلاب شهنشاه راه و روزن نیست
اگر چه شکوه ز اوضاع شیوه من نیست
که بهر مردم آن مسلخ است مسکن نیست
کسی بخانه اش از دست دزد ایمن نیست
همه حقیقت محض است، وهم یاطن نیست
دگر وظیفه وجدانیت بگردن نیست
شکسته و فلج و نارسا و الکن نیست
مگر ولایت ما جزء خاک میهن نیست؟!

چو در مجله یغما حبیب یغمائی
ز من بگوئید ای اوستاد شکوه مکن
بیا بنائین تابنگری که در این شهر
چه پولها که تلف کرده اند و حاصل آن
کنونکه نور درخشان انقلاب سفید
شده بهمت شاهانه کارهای بزرگ
بخاک خطه نائین که مرکز خور است
من از خرابی این شهر شکوه ها دارم
رسیده کار بجائی در این خرابه دیار
ز دزد در همه جا ایمنند و در اینجا
من آنچه گویمت از وضع و حال این سامان
تو نیز آنچه که گفתי همه حقیقت بود
بگو چو خامه و دست و بیان و تیغ زبان
چرا بداد دل ما نمیرسد دولت؟!

حسن صهبایغمائی - طهران وکیل یایه یک دادگستری :

... با عرض احترام . خبر کتابخانه خور بسیار مسرت بخش و درعین حال جالب بود .
بنده هم مقداری کتاب دارم که سرفرصت انتخاب و جدا کردم و مستقیماً بخور خواهم فرستاد .
امیدوارم همین اقدام جنابعالی محرکی برای دولت شود که اصلاحات آنجا را که مسلماً در
برنامه ها هست با سرعت بیشتری بمرحله اجراء درآورند . قطعه ای بهمین نیت ساختم تقدیم
می کنم . موفقیت حضرتعالی را خواستارم .

(کتابخانه خور)

افتتاح کتابخانه خور	کارخیری سزد حساب شود
بهر عمران خور هست امید	که دعای تو مستجاب شود
دردخوری ز فقد دانش نیست	که مداوای با کتاب شود
درد فقر است و رفع آن باید	فقط از راه نان و آب شود
جان فزاید کتاب ؛ لیکن جسم	فریبی از طعمه کباب شود
جسم و جانرا تعادلی باید	وین تعادل اگر خراب شود
سرسنگین بروی جسم نحیف	مایه رنج و التهاب شود
بو که کار کتابخانه خور	بهر اصلاح فتح باب شود
هست دولت بفکر جندق لیک	باید اصلاح باشتاب شود
بهره ور بلکه موطن (صهبا)	از مزایای انقلاب شود
تا ثناخوان شاه پیش از پیش	نسل یغما ز شیخ و شاب شود

وفیات معاصران

شاهزاده ابوالفضل عضد

ابوالفضل عضد فرزند مرحوم مظفرالدین شاه است وی که در سال ۱۳۰۰ متولد شده بود در ۱۳۹۰ وفات یافت یعنی بحساب سال هجری قمری ۹۰ سال عمر کرد .

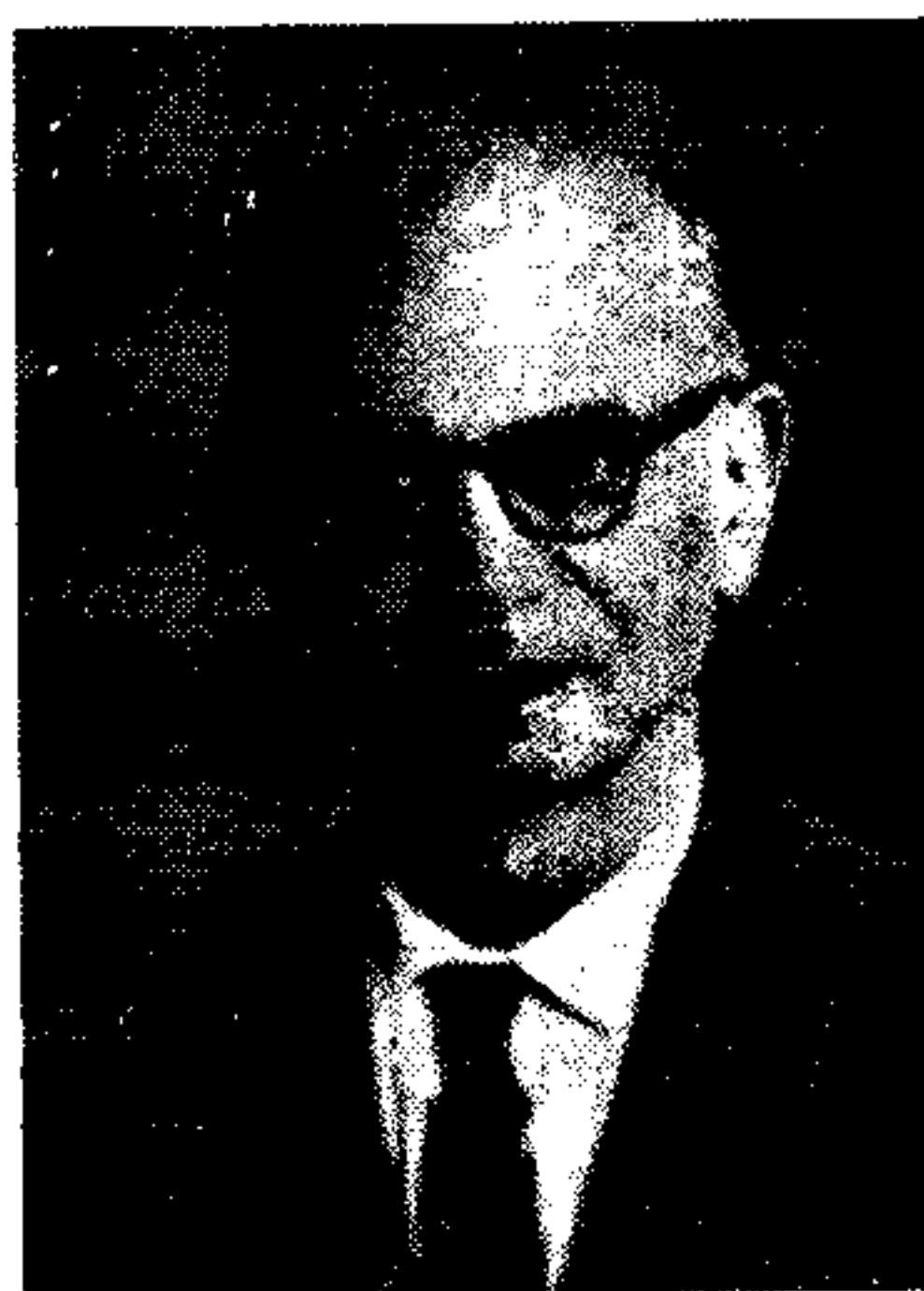
مرحوم ابوالفضل عضد مردی مسلمان و پای بند اوامر و نواهی اسلامی بود ، از نماز و روزه و پرداخت خمس و زکوة و از این گونه مسائل غفلت نداشت . مردی آرام و نجیب و مهربان و نیک اندیش و خیرخواه بود .

من بنده حبیب یغمائی در سال های ۱۳۰۴ به بعد به فرزندانش فارسی می آموختم . و هنوز که هنوز است فرزند بزرگوار دانشمندش مهندس ابونصر عضد همواره اظهار محبتی بی شائبه می فرماید ، و این ابونصر نیز از رجال نیکنام و با دانش و از علمای اقتصاد کشور است . خداوند تعالی او را عمر و صبر دهد و شاهزاده ابوالفضل عضد را غریق رحمت فرماید .

هدایت الله دآوری

هدایت الله دآوری از مردم دامغان بود . در حدود سال ۱۳۳۶ هجری قمری به بعد ، دآوری ، علی - اصغر کشاورز ، (وکیل دادگستری در گرگان) - دکتر علی سعادت ، و من بنده حبیب یغمائی و عده ای دیگر از شاگردان مدرسه ابتدائی ناظمیه دامغان بودیم که مرحوم عبدالله یاسائی (صدرالادباء) مدیر و معلم مدرسه بود .

چندوقت پیش دکتر علی سعادت از جهان رفت و روز جمعه ۲ بهمن ماه ۱۳۴۹ هدایت الله دآوری . گرگ اجل یکایک از این گله می برد وین گله را نگر که چه آسوده می چرد ؛ و اگر نچرد چه کند ؟



داوری، وکیل دادگستری بود، معلومات قضائی و ادبیش خوب بود، در اوایل ۱۳۰۴ شمسی روزنامه‌ای هم داشت. از خوش بختی‌های او یکی این است که يك دختر پیش ندارد که همسر آقای زهره‌نژاد از صاحب‌منصبان عالی‌مقام وزارت آموزش و پرورش است. خداوند تعالی او را غریق رحمت خود فرماید. نمونه‌ای از اشعار او:

از غزلی عارفانه:

یاران همه رفتند و دگر نیست عزیزی عالم همه بی‌دوست نیرزد به پشیزی
درها همه شد بسته بروی من وهیهات هر جا نگرم نیست دگر راه گریزی

از غزلی عاشقانه:

تا تو را دیدم فروبستم نظر از دیگران مه‌چو تابید رونقی دیگر ندارند اختران
تا شدی ظاهر تواندر صحنه بازیگری صحنه‌شد خواهی نخواهی خالی از بازیگران

(امید است آقای زهره‌نژاد دیوانش را بچاپ رساند که یادگاری از او باشد.)

* * *

آقای غلی‌اصغر کشاورز در نامه قبلی از وی یاد کرده که می‌ماند برای شماره بعدواکنون درمرثیه او قطعه‌ای مؤثر فرموده که عین نامه‌اش چاپ می‌شود:

حبیب عزیز!

مرگ داوری سخت مرا ناراحت کرده است، آنچه توانسته‌ام احساس خود را بنظم کرده‌ام و می‌فرستم اگر خیلی بنظرت بد نیست بده در مجله چاپ کنند:

رفتی و سوختی دل اخیار داوری کردی تمام را تو عزادار داوری
شش سال با تو بر سر يك میز در کلاس بودم جلیس و همدل و همکار داوری
با هم به تخته‌ای یکی قطعه گچ‌بسی کردیم حل مسائل دشوار داوری
از جذر و جبر و شرکت و کسر و مراحه تقسیم و ضرب و قوه و اعشار داوری
از جزر بحر عمر نبودی خبر مرا مرگت مرا نمود خبردار داوری
با هم من و تو را چه شب و روز ها گذشت امسال و سال دیگر و پیرار داوری
کردی همیشه شاد دل جمع دوستان بودی همیشه یار و مددگار داوری
بود از لطافت همه را خنده بر لبان آثار وجد و حال پدیدار داوری
ستوار در عقیده و ایمان ولی بدور از وهم و از ترزل و پندار داوری
کمتر کسی چو مرگ تو در من اثر گذاشت خود نیست صحبت از کم و بسیار داوری
ماندم من و حبیب زیاران همکلاس (۱) اف باد بر طبیعت غدار داوری
برنامه‌ی حیات بدینسان نوشته‌اند ما نیز می‌رویم بناچار داوری

گرگان ۱۲ بهمن ۱۳۴۹، کشاورز

که مرا سال بود بیش از تو
حبیب ینمائی

۱- بنده هم رفتنی‌ام پیش از تو

وفات خانم اشرف الحاجیه

خانم اشرف الحاجیه، عروس مرحوم امام جمعه خوئی رحمه الله علیه، والدۀ دکتر عبدالعلی امامی استاد دانشگاه و نماینده مجلس؛ بانوئی بود مذهبی، مهربان، نیک نهاد، مسکین نواز، خیر خواه، مؤدب، فرزند دوست، متواضع، تمیز، سحر خیز.... باماهمسایه بود. بامدادان خودش مواظبت داشت که مستخدم باغ درخت های خیابان را آبیاری کند. و من هر روز با تقدیم سلام، از احوالپرسی گرم و گیرایش بهره مندی داشتم. با اینکه دکتر امامی راننده و اتومبیل دارد حاجیه خانم غالباً برای خرید لوازم خود به پیرون می رفت، در حدود شصت سال داشت با تن درستی و نشاط. روز چهارشنبه ۱۴ بهمن ۱۳۴۹ ناکهان احوالش دگرگون گشت و بسرای جاودانی شتافت. مرگی آسان و بی رنج، ولی برای فرزندان و آشنایانش سخت دردناک... او آمرزیده است و آسایش جاودانی دارد. خداوند به دکتر امامی صبر بسیار دهد که گریستن او در مرگ مادر مهربانش، همسایگان و دوستانش را در اندوهی عمیق فرو می برد.

حبیب یغمائی

یغما

مجله ماهانه ادبی، هنری، تاریخی

مدیر مؤسس: حبیب یغمائی

تأسیس در فروردین ۱۳۲۷

سردبیر: بانو دکتر نصرت تجربه کار

(زیر نظر هیئت نویسندگان)

دفتر اداره: خیابان شاه آباد - کوچه ظهیر الاسلام - شماره ۲۴

تلفون ۳۰۵۳۴۴

بهای اشتراك سالانه در ایران: سی تومان تك شماره سه تومان

در خارج: سه لیره انگلیسی



شرکت سهامی بیمه ملی

خیابان شاهرضا - نبش خیابان ویلا

تلفن خانه : ۶۰۹۴۱ - ۶۰۹۴۲ و ۶۴۶۰۹ و ۶۴۶۳۳ و ۶۴۶۶۱

مدیرعامل ۶۱۲۶۳۲

مدیر فنی ۶۰۱۶۶

قسمت باربری ۶۰۱۹۸

نشانی نمندگان

آقای حسن کلباسی : سبزه میدان تلفن ۲۳۷۹۳ - ۲۴۸۸۵

دفتر بیمه پرویزی : خیابان روزولت تلفن ۶۹۰۸۰ - ۶۹۳۱۴

آقای شادی تهران : خیابان فردوسی ساختمان امینی

تلفن ۳۱۲۲۶۹ - ۳۱۲۹۴۵

آقای مهران شاهگلدیان : خیابان سپهبد زاهدی پلاک ۲۵۹

شعبه پست تلفن ۴۹۰۰۴ و ۶۲۹۶۸۳

دفتر بیمه پرویزی خرمشهر : خیابان فردوسی شماره ۲۷۴

صندوق پستی ۱۶۳ تلفن ۴۲۲۳ تلگرافی پرویزی خرمشهر

دفتر بیمه پرویزی	شیراز	سرای زند
------------------	-------	----------

، ، ،	اهواز	فلکه ۲۴ منری
-------	-------	--------------

، ، ،	رشت	خیابان شاه
-------	-----	------------

، هانری شمعون	تهران	تلفن ۶۲۳۲۷۷
---------------	-------	-------------

آقای لطف الله کمالی	تهران	تلفن ۷۵۸۴۰۷
---------------------	-------	-------------

آقای رستم خردی	تهران	تلفن ۶۰۲۹۹ - ۶۲۲۵۰۷
----------------	-------	---------------------

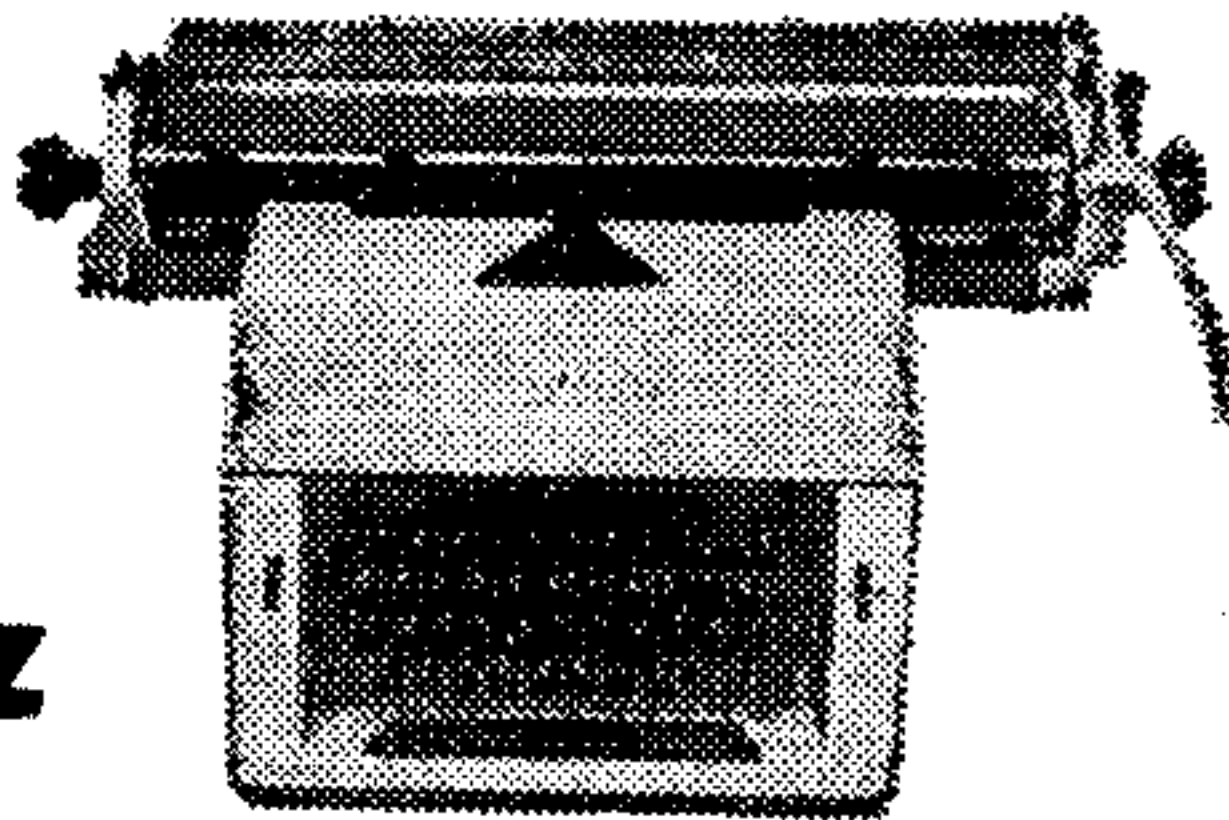
مدل جدید



اِپتیما

در ۵ اندازه کیفی و رومیزی

اِپتیما : دارای نرده های قابل تعویض ، دسته حرکت طرف راست
اِپتیما : با پوشش تمام فلزی ، محکم و به رنگ دودی و آبی
اِپتیما : دارای حروف خوش خط استاندارد کنتینانتال
اِپتیما : جدول بندی کاملاً اتوماتیک و سریع دارد
اِپتیما : زبانهای فارسی ، انگلیسی ، فرانسه ، روسی و ارمنی



Optima

هزاران مسافر پیوند آسمانی...

پیوند آسمانی...

... و حالا باید گفت تهران به لندن نزدیکتر شد !!

با پروازهای مستقیم و بدون توقف تهران - لندن

بوسیله جت‌های مدرن هواپیمایی ملی ایران

ساعت ۷:۳۰ دقیقه باعداد از تهران حرکت کنید

و ساعت ۹:۴۵ دقیقه همان‌روز وارد لندن شوید.

هواپیمایی ملی ایران «هما» با این پیوند آسمانی

استفاده از حداکثر وقت را در کوتاهترین مدت

برای انجام کارهای شما میسر ساخته است.

پروازهای «هما» همراه با مهمان‌نوازی گرم و صمیمانه

مخصوص ایرانی و در میان صندلیهای راحت جت‌های مدرن

هواپیمایی ملی ایران فراموش نشدنی است.

تهران - استانبول - رم - ژنو - فرانکفورت

هامبورگ - پاریس - لندن - بغداد - لایپ

کراچی - بمبئی - اصفهان - شیراز - آبادان

کویت - بندرعباس - دوحه - دهران

دبی - ابوظبی - بوشهر - اهواز - خارک

رشت - رامسر - تبریز - رضایه - مشهد

یزد - کرمان - زاهدان



هواپیمایی ملی ایران . هما .



ایرانول البرز
H.O.D

برای موتورهای
بنزینی

ایرانول

بهترین روغن برای هر نوع موتور

ایرانول الموت

مرغوب برای دیزلهای
سوپرشارژ و ممتاز برای
دیزلهای غیر سوپرشارژ



ایرانول الموند

مرغوب برای دیزلهای
غیر سوپرشارژ و ممتاز
برای موتورهای بنزینی